

«ناامنی و شیوه‌های مبارزه با آن از نظر اسلام»

نویسنده: عبدالوهاب کریمی

مقدمه

در طول تاریخ یکی از مهم‌ترین مصائب و مشکلات لاینحل جامعه بشری مسئله ناامنی بوده و می‌باشد جامعه انسانی از این طریق ضربه‌ها، خسارات و زیانهای جبران ناپذیری به خود دیده است، و هم چنین در طول تاریخ عده‌ای از متفکران و دانشمندان در این صدد بوده‌اند که طرح و برنامه‌ای را وضع کنند و شیوه‌ای معرفی نمایند، که براساس آن بتوانند این مشکل و معضل را حل کنند تا جامعه انسانی از این مصیبت بزرگ نجات پیدا کند، اما متأسفانه تمامی این برنامه‌ها و شیوه‌های ارائه شده ناقص و ناتمام می‌باشند و بر فرض هم عملی شوند، نمی‌توانند این مشکل و مصیبت بزرگ را بر طرف نمایند، چون علم و آگاهی انسان ناقص‌تر از آن است که بتواند طرح و شیوه جامع و کامل را برای رفع مشکلات و معضلات بزرگ جامعه انسانی تدوین نماید، لذا در این طرحها و شیوه‌ها نقاط ضعف فراوان و آشکاری از قبیل عدم توجه به تربیت و تذکیر نفوس و اخلاقی انسانها و عدم شناخت علل و عوامل ناامنی و اعتبار قائل نشدن به مسائل جهان بینی، اعتقادات ماوراء الطبیعی و... مشاهده می‌شود.

اما شیوه‌ها و روش‌های را که اسلام برای حل این مصیبت بزرگ بشریت معرفی نموده و در پیش گرفته است، جامع و کامل می‌باشد و اگر به خوبی پیاده شود، صلح و صفا، امنیت و آرامش کامل و همه جانبه در جامعه انسانی حکمفرما می‌شود. به دلیل اینکه واضع تمامی قوانین و مقررات اسلامی خداوند می‌باشد که عالم مطلق است. انسان و مشکلات و گرفتاری‌های را و هم چنین راه حل‌های آن مشکلات را به طور کامل می‌داند، به همین جهت نواقص و معایب شیوه‌های را که انسانها با عقل ناقص خود طرح کرده‌اند، ندارد تأمین امنیت در یک جامعه دو راه دارد.

۱ - استفاده از زور و قدرت در مقابل کسانی که می‌خواهند امنیت جامعه را برهم زنند.

۲ - دیگر اینکه کاری کنیم که خود انسانها با اراده و اختیار دست به کارهای نزنند که امنیت جامعه را مختل می‌کند، اسلام از هر دو شیوه استفاده کرده لذا در تربیت اخلاقی و مذهبی انسانها و تقویت ایمان آنها نسبت به مبدء و معاد که تأثیر مهمی در جلوگیری انسان از دست زدن به کارهای که مختل امنیت می‌باشد، دارد، نهایت سعی و تلاش را نموده است، این مطلب به خوبی از مطالعه شیوه‌های مبارزاتی اسلام علیه عوامل ناامنی فهمیده می‌شود که در این نوشته بطور فشرده و خلاصه درباره آنها بحث می‌گردد.

فصل اول کلیات

گفتار اول تعریف امنیت

امنیت، عبارت از اطمینان خاطر است که براساس آن، افراد که در جامعه‌ای زندگی می‌کنند، نسبت به حفظ جان، حیثیت و حقوق مادی و حقوق معنوی خود بیم و هراسی نداشته باشند (۱) یعنی در جامعه، صلح، صفا، جو امن و آرامش مطلق حاکم باشد، تا در سایه آن، جان، مال، ناموس، حیثیت و آبرو، حقوق و آزادی‌های مشروع انسان از تعرض و تجاوز دیگران مصون و محفوظ باشند، و انسان از این جهات هیچ گونه ترس و اضطراب و دلهره‌ای

نداشته باشند، بلکه احساس نماید در جامعه‌ای زندگی می‌کند که حق حیات و زندگی او، ثروت و دارایی او، عرض و ناموس او، حقوق و آزادیهای مشروع او کاملاً محترم و در امن و امان بوده و از تهاجم و دست برد دیگران مصونیت دارد.

به بیان دیگر امنیت آن حالتی است که هر فرد از جانب دیگران خاطرش جمع باشد که آنها به جان، مال و ناموس او تجاوز نخواهند کرد و هیچ آسیب و ضرری به او وارد نخواهد کرد.

گفتار دوم - اهمیت امنیت

اهمیت، ضرورت و لزوم یک چیز وقتی به خوبی شناخته و روشن می‌شود که ما بدانیم وجود و تحقق آن چیز چه فوائد و منافعی را در بردارد، و بالعکس نبود و عدم آن چه ضررها و آثار ناگواری را در پی دارد، لذا برای شناخت اهمیت و ضرورت استقرار امنیت و ثبات در یک جامعه باید بررسی کرد که امنیت چه فوائد و منافعی را به دنبال دارد و بالعکس ناامنی، بی‌نظمی و هرج و مرج موجب چه ضررها و خساراتی می‌گردد.

می‌توان گفت امنیت و ناامنی به ترتیب فوائد و ضررهای زیر را به دنبال دارد:

۱ - استفاده از شیرینی‌ها و لذایذ زندگی و هم چنین بهره برداری از مواهب و نعمات الهی متوقف بر وجود امنیت است، انسان در صورتی از حیات و زندگی و هم چنین از نعمات الهی لذت می‌برد و طعم شیرین آنها را می‌چشد و احساس می‌کند که از هر جهت امنیت داشته باشد اما اگر امنیت نداشته باشد تمام لذایذ و شیرینی‌های زندگی مبدل به زهر و تلخ کامی می‌گردد، انسان از نعمات مادی و معنوی زندگی، آسایش و رفاه زندگی ذره‌ای لذت نمی‌برد، حتی حیات برای کسانی که از رفاه و آسایش کامل برخوردارند و در بهترین منطقه‌ای از نظر آب و هوا زندگی می‌کنند و کوچکترین مشکلی از نظر مالی و اقتصادی نداشته باشند، تلخ، ناگوار و زهر آگین می‌گردد و همواره در ترس و هراس و وحشت به سر می‌برند طبیعی است که چنین افرادی همواره از نظر روحی ناراحت و پشیمان می‌باشند و در نتیجه به انواع و اقسام مرض‌های روحی و روانی مبتلا می‌گردد.

به علت همین اثرات غیر قابل تحمل ناامنی است که انسان حاضر می‌شود، از تمامی مال، ثروت و امکانات مادی و رفاهی دست بردارد و در مکان امن با حداقل امکانات مادی و رفاهی زندگی کند، بنابراین استفاده از مواهب و نعمات الهی متوقف بر وجود امنیت است و الا در مکان و محل سکونت ناامن و مملو از هرج و مرج و اغتشاش، استفاد از آنها ممکن نیست. در یک کلام نعمت گرانبها و با ارزش امنیت، نعمتی است که استفاده از همه نعمت‌های دیگر متوقف بر وجود آن نعمت است.

۲ - پیشرفت اقتصادی، فرهنگی، صنعتی و سیاسی یک کشور، منوط به تحقق و استقرار امنیت و ثبات می‌باشد، به دلیل این که هرکس هر تخصص، شغل و حرفه‌ای داشته باشد برای انجام و ارائه آن احتیاج به محیط امن و آرامی دارد مثلاً اگر کارگر بخواهد به کارگری خودش ادامه دهد و معلم به تعلیم و تدریس و محقق به تحقیق و محصل به تحصیل و مخترع و کشاورز به کارهای اختراعی و کشاورزی خودش بپردازد... همه و همه به مکان کاملاً امن و آرامی احتیاج دارد که در سایه امنیت، جان، مال، ناموس و آزادی‌های مشروع او از تعرض و تجاوز دیگران مصون و محفوظ باشد.

بدون امنیت هیچ کدام نمی‌توانند توسط انجام وظایف و مسئولیت‌ها به جامعه‌شان خدمت کنند و در پیشرفت علمی و فرهنگی و توسعه اقتصادی کشور سهم بی‌گیرند، به دلیل این که در این صورت همه به خاطر حفظ جان و مال و ناموس و... شان کشور ناامن خود را ترک گفته و راهی کشورهای دیگر می‌شوند، بدون امنیت نه تنها یک کشور از پیشرفت و تمدن باز می‌ماند، بلکه در اثر جنگ و خون‌ریزی به طرف خرابی و ویرانی به پیش می‌رود و زیر بنای اقتصادی و فرهنگی آن نابود می‌گردد و تمام امکانات مادی و مالی و تولیدی آن مصرف جنگ و خون‌ریزی می‌شود و هدر می‌گردد.

بنابراین همه فعالیت‌ها و همه تلاش‌ها و کوشش که به نحوی از انحاء در پیشرفت و آبادانی یک کشور تأثیر دارد می‌خواهد و تعطیل می‌گردد و کشور به طرف نابودی و ویرانی سوق داده می‌شود.

می‌توان گفت که اهمیت و ضرورت امنیت، بیشتر و بالاتر از اهمیت و لزوم مایحتاج اولیه و ضرورت‌های اولیه زندگی مثل آب غذا، و پوشاک و مسکن می‌باشد، چون بدون امنیت انسان قادر به تأمین آنها نمی‌باشد.

۳- بالاتر از همه حیات و زندگی انسان نیز متوقف بر امنیت است به دلیل این که امنیت و ناامنی هم شدت و ضعف دارد اگر بر فرض محال امنیت از تمامی روی کره زمین سلب گردد و ناامنی شدید به حد نهای خودش برسد، جامعه بشری به جز مرگ و نابودی حتمی، راهی دیگری ندارد.

۱- اهمیت امنیت از نظر قرآن

در قرآن کریم مطالب زیادی، درباره اهمیت امنیت و جایگاه رفیع آن، در زندگی فردی و اجتماعی انسان وارد شده است که از باب تیمن و تبرک به نمونه‌های از آنها به صورت گذرا، اشاره می‌شود.

۱- در قرآن شهری که برخوردار از نعمت امنیت باشد، به عنوان الگو و نمونه و سرزمین ایده‌آل، معرفی شده است، و ضرب الله مثلاً قریه کانت آمنة مطمئنة یا تیها رزقها من کل مکان (۲) یعنی خداوند به عنوان الگو و نمونه قریه‌ای را مثل می‌آورد که امن، آرام و مطمئن بوده و همواره روزی‌اش به طور وافر از هر مکانی فرا می‌رسیده است. در آیه فوق، برای این منطقه خوش بخت و پر برکت سه ویژگی ذکر شده است که نخستین آنها امنیت، سپس اطمینان به ادامه زندگی در آن و بعد از آن مسأله جلب روزی و مواد غذایی فراوان می‌باشد، که از نظر ترتیب طبیعی به همان شکلی که در آیه آمده صورت حلقه‌های زنجیری علت و معلول دارد. چرا که تا امنیت نباشد، کسی اطمینان به ادامه زندگی در محلی پیدا نمی‌کند و تا این دو نباشد کسی علاقه مند به تولید و سروسامان دادن به وضع اقتصادی نمی‌شود (۳) در واقع این آیه شریفه، به همان مطلبی که قبلاً گذشت اشاره دارد، که پیشرفت اقتصادی، فرهنگی علمی و صنعتی یک کشور، متوقف بر وجود نعمت امنیت است چون برخوردار شدن از رزق و روزی فراوان در اثر پیشرفت و ترقی در جهات فوق حاصل می‌شود.

این درسی است برای همه ما و همه کسانی که می‌خواهند سرزمین آباد و آزاد و مستقل داشته باشند باید قبل از هر چیز به مسأله «امنیت» پرداخت، سپس مردم را به آینده خود در آن منطقه امیدوار ساخت و به دنبال آن چرخهای اقتصادی را به حرکت در آورد. (۴)

۲- به گروهی از مسلمانان که دارای دو صفت ایمان و عمل صالح هستند و حکومت جهانی مستضعفان را تشکیل می‌دهند نوید «امنیت» و از میان رفتن تمامی اسباب خوف و ترس و وحشت را داده است:

وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم من بعد خوفهم امنأ یعبدوننی لایشرکون بی شیئاً (۵)

خداوند به کسانی که از شما ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند وعده می‌دهند که آنها را قطعاً خلیفه روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان ما خلافت روی زمین بخشید و دین و آئینی را که برای آنها پستدیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت و خوف و ترس آنها را به امنیت و آرامش، مبدل می‌کند آن چنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را برای من شریک نخواهند ساخت.

از مجموع آیه فوق چنین بر می‌آید که خداوند به گروهی از مسلمانان که دارای دو صفت «ایمان» و «عمل صالح» هستند سه نوید داده است.

الف - استخلاف و حکومت روی زمین

ب - نشر آئین حق به طور اساسی و ریشه‌دار، در همه جا (این مطلب از کلمه لیمکنن استفاده می‌شود)

د - از میان رفتن تمامی اسباب خوف، ترس و وحشت و ناامنی.

نتیجه این امور آن خواهد شد که با نهایت آزادی، خدا را بپرستند و فرمان‌های او را گردن نهند و هیچ شریک و شبیهی برای او قائل نشوند، توحید خالص را در همه جا بگسترانند (۶)

۳ - قرآن وقتی در خواست و تقاضاهای حضرت ابراهیم را از خداوند نقل می‌کند، اولین تقاضای که این پیامبر بزرگوار از خداوند می‌کند، نعمت امنیت کعبه است. و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا البلداً آمناً (۷) (به یاد آورید) زمانی را که ابراهیم گفت پروردگارا این شهر (مکه) را شهر امنی قرار ده و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا بلداً آمناً و ارزق اهله من الثمرات (۸) (و بیاد آورید) هنگامی که ابراهیم عرض کرد: پروردگارا این سرزمین را شهر امنی قرار ده، و اهل آن را از ثروت گوناگون روزی ده.

جالب این است که ابراهیم نخستین تقاضای را که در این سرزمین از خداوند کرد تقاضای امنیت بود و این نشان می‌دهد که نعمت امنیت نخستین شرط برای زندگی انسان و سکونت در یک منطقه و برای هرگونه عمران و آبادی و پیشرفت و ترقی، است. براستی چنین است اگر جای امن نباشد، قابل سکونت نیست، هرچند نعمت‌های دنیا در آن جمع باشد. اصولاً شهر و دیار و کشوری که فاقد نعمت امنیت است همه نعمت‌ها را از دست خواهد داد (۹).

خداوند دعای حضرت ابراهیم را اجابت کرد و لذا در جای دیگری از قرآن فرموده است: و من دخله کان آمناً (۱۰) هرکس داخل آن (مکه) شود در امان خواهد بود. و اذ جعلنا البیت مثابةً للناس و آمناً (۱۱) (و به خاطر بیاورید هنگامی را که خانه کعبه را، محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم.

خداوند دعای حضرت ابراهیم را در این مورد از دو، سو اجابت کرد: هم امنیت تکوینی به آن داد زیرا شهری شد که در طول تاریخ حوادث نا امن کننده کمتری به خود دیده، و هم امنیت تشریحی، یعنی که خدا فرمان داده که همه انسانها و حتی حیوانات در این سرزمین در امن و امان باشد، صید کردن حیوانات آن ممنوع است، حتی تعقیب مجرمانی که به این حرم و خانه کعبه پناه برند، جایز نیست، تنها می‌توان برای اجرای عدالت در حق چنین مجرمانی آذوقه را بر آنها بست تا بیرون آیند و تسلیم شوند (۱۲).

۴ - هنگامی که خانواده حضرت یوسف وارد مصر می‌شود، حضرت یوسف از میان تمامی مواهب و نعمتهای مصر انگشت روی مسأله امنیت می‌گذارد و به پدر و مادر و برادران خودش می‌گوید: ادخلوها مصرأ ان شاء الله آمنین (۱۳) وارد مصر شوید که انشاء الله در امنیت خواهید بود.

این نشان می‌دهد که نعمت امنیت، ریشه همه نعمت‌ها است و حقاً چنین است، زیرا هرگاه امنیت از میان برود سایر مسائل دفاعی و مواهب مادی و معنوی نیز به خطر خواهد افتاد، در یک محیط نا امن، نه اطاعت خداوند مقدور است و نه زندگی توأم با سربلندی و آسودگی فکر و نه تلاش و کوشش و جهاد برای پیش برد هدفهای اجتماعی (۱۴)

۵ - و نیز روز سرنوشت وقتی انسانهای صالح در جنت گام می‌نهند به آنها نوید امنیت و سلامت داده می‌شود: ادخلوها بسلام آمنین (۱۵) داخل این باغها شوید با سلامت و امنیت.

۲ - اهمیت امنیت از دیدگاه روایات و کلمات معصومین (ع)

در سخنان معصومین و روایات آن بزرگواران مطلب فراوانی در باره اهمیت و ضرورت امنیت وارد شده است که فقط از باب نمونه به چندتای آنها اشاره می‌شود.

۱ - یکی از اهداف برپایی حکومت مبتنی بر قوانین وحی، تأمین امنیت است: اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی منا منافسةً فی سلطان ولا التماس شیء من فضول الحطام ولكن السنن و العالم من دینک و نظم الاصلاح فی بلادک «فیامن المظلومون من عبادک» و تقام العطلة من حدودک (۱۶)

یعنی: خدایا تو خود آگاهی که آنچه از ناحیه ما صورت گرفت، رقابت در کسب قدرت یا خواهش فزون طلبی نبود بلکه برای این بود که سنن تو را که نشانه‌های راه تو اند بازگردانیم و اصلاح آشکار چشم گیر در شهرهای تو به عمل آوریم، که بندگان مظلوم و محزونت احساس امنیت کنند و مقررات به زمین مانده تو به پا داشته شوند.

۲- اگر امر دائر شود بین عدم حکومت و در نتیجه نا امنی و هرج و مرج و خونریزی و بین تأمین امنیت توسط حاکم بدکار و فاسق، امام علی (ع) می‌گوید: حکومت شخص فاجر اولی از بی حکومتی است و انه لا بد للناس من امر بر او فاجر يعمل فی امارته المؤمن و يستمتع فیها الکافر و يبلغ الله الاجل و یجمع به الفیء و یقاتل به العدو «تأمن به السبل» و یؤخذ به للضعیف من القوی حتی یستریح به و یستراح من فاجر (۱۷)

یعنی وجود حاکم و زمامدار برای مردم ضروری است، چه حاکم نیکوکار و چه حاکم بدکار، که اگر زمامدار بدکار و منحرف باشد، شخص با ایمان در زمامداری او عمل صالح خود را انجام می‌دهد و شخصی کافر هم برای دنیای خود برخوردار می‌گردد، تا روزگار زندگی مؤمن و کافر سپری شود و خداوند بوسیله زمامدار منحرف غنائم را جمع و بوسیله او جهاد با دشمن را به راه می‌اندازد و راهها بوسیله او امن می‌گردد و بوسیله او حق ضعیف از قوی گرفته می‌شود، تا نیکوکار راحت شود و مردم از شر تبهکار در امان باشد.

۳- بدترین و ناشایسته‌ترین وطن و شهر، سرزمین و شهری است که در آن امنیت نباشد: شرالاطمان ما لم یأمن فیہ القطان (۱۸) بدترین وطنها جای است که ساکنان آن از نعمت امنیت بی بهره باشند. شر البلاد بلد لا امن فیہ ولا خصب (۱۹) بدترین و ناشایسته‌ترین شهر و کشورها، جای است که نه امنیت دارد و نه ارزانی و رفاه زندگی.

۴- صلح از آن جهت مقدس و مطلوب است که راهی برای برقراری امنیت است: فان فی الصلح دعوة لجنودک و راحة لهمومک و اماناً لبلادک (۲۰) زیرا در صلح آرامشی برای لشکریان تو است و راحتی از اضطرابات درونی برای تو و امنیتی برای شهرهایت.

۵- اسلام خود ماهیتاً، حالت امنیت آور معرفی شده است: فجعله الاسلام اماناً لمن علقه یعنی: خداوند اسلام را وسیله امنیت برای کسی قرار داده است که به آن بگردد.

۶- اسلام شعار و تحیت مسلمین را در موقعی که به هم می‌رسند، سلام علیکم قرار داده، سلام هم به معنای سلامتی و هم به معنای صلح و سازش است، معنایش این است که من با شما در حال صلح و صفایم از من گزندی به شما نخواهد رسید و نیز کاری نخواهم کرد که به سلامتی و امنیت شما اخلال کنم، خلاصه از جانب من در امان هستید، با همین جمله، امان و اطمینان را به همدیگر وارد و بدل می‌کند و با یگدیگر پیمان می‌بندند که نسبت به حفظ سلامتی و امنیت همدیگر متهای تلاش و کوشش را به عمل آورند.

گفتار سوم

ضروت شناخت علل و عوامل مشکلات و معضلات اجتماعی

بدیهی است که هر پدیده‌ای علل و عوامل مخصوص خود را دارد که توسط آنها بوجود آمده‌اند و از طرف دیگر تمامی موجودات در همدیگر تأثیر می‌کنند و تأثیر می‌پذیرند، شناخت این رابطه منطقی یعنی علل و عوامل پدیده‌ها برای انسان هم به منظور جلب منافع و هم به منظور دفع خطرات و مضرات، لازم و ضروری می‌باشد، می‌توانیم بگوئیم که وظیفه اصلی تمامی علوم طبیعی مثل فیزیک، شیمی، پزشکی، مهندسی و زیست شناسی و... همین علل شناسی می‌باشد که در سایه آن انسان توانسته است، به پیشرفت‌های شگرف و محیرالعقولی در زمینه علم و صنعت و تکنولوژی، نائل شود و طبیعت و موجودات دیگر را به استخدام خود در آورد و در نتیجه به رفاه و آسایش دست یافته است، انسان اولیه چون علل و عوامل پدیده‌ها را نمی‌شناختند، لذا نمی‌توانست و قدرت نداشت که طبیعت و موجودات دیگر را تسخیر نماید و از مواهب و منافع آنها بهره برداری کند و از خطرات ناشی از آنها

ایمنی پیدا کند، اما انسان امروز به برکت تلاش و کوشش‌های مداوم، به منظور علل شناسی و عوامل شناسی، تا حدی به این موفقیت دست یافته است، قدرت و نیروی عظیمی پیدا کرده است، توانسته است که طبیعت و موجودات دیگر را تخسیر و مهار نماید و همه را به استخدام بگیرد، از مواهب و منافع آنها استفاده کند و از خطرات و زیانهای آنها تا حدی ایمنی پیدا کند و در نتیجه هر روزی که می‌گذرد به رفاه و آسایش و راحتی او افزوده می‌شود. برای رفع مشکلات و گرفتاری‌های اجتماعی نیز باید از این شیوه، استفاده کرد، یعنی، نخست علل و عوامل بوجود آورنده آنها را باید شناسایی کرد و سپس باید در صدد نابودی و ریشه کنی آن عوامل باید برآمد، این تنها راه منحصر به فرد مبارزه با مشکلات و گره‌های کور اجتماعی می‌باشد، چون تا مادامی که عوامل خلق‌کننده یک معضل اجتماعی موجود باشد، محال است که آن را برطرف نمود و از بین برد.

ناامنی اجتماعی در طول تاریخ یکی از مشکلات بزرگ اجتماعی بشر بوده است، انسان همواره آرزوی روزی را داشته است که امنیت کامل و همه جانبه در جامعه‌اش حاکم و مستقر گردد، برای تحقق این آرزو باید اول عوامل تأمین‌کننده و عوامل مخل امنیت را شناخت و سپس باید دسته اول را تأمین و با دسته دوم مبارزه نمود، تا امنیت واقعی و حقیقی در جامعه حاکم و مستقر گردد، اکنون به ترتیب، این دو دسته عوامل مورد بحث و شناسایی قرار می‌گیرد و بعد از شیوه مبارزه، عوامل ناامنی از نظر اسلام مورد تجزیه و تحلیل مختصر قرار می‌گیرد.

فصل دوم

عوامل تأمین‌کننده امنیت

اگر چند عوامل زیادی در تأمین امنیت نقش دارد اما مهم‌ترین عوامل که تأثیر اسای را در این زمینه ایفا می‌کند سه عامل است که عبارتند از:

۱- حکومت

۲- قانون

۳- ایمان و تربیت دینی

در اینجا فقط عامل اول و دوم را مورد بررسی قرار می‌دهیم و بحث درباره عامل سوم را به بخش شیوه‌های مبارزه با عوامل ناامنی، موقوف می‌کنیم تا از تکرار مطالب جلوگیری شود. (۲۱)

مبحث اول

نقش قانون و حکومت در تأمین امنیت

قانون و حکومت تأثیر مهمی در تأمین امنیت دارد، به دلیل این که انسان موجودی است که تمایلات و خواسته‌های او حد و مرزی را نمی‌شناسد، به جهت داشتن غریزه حب ذات، هر چیزی که به نفع او باشد، رفاه و آسایش او را تأمین کند، خواهان تحصیل و انجام آن است و به خاطر داشتن حس استخدام، همه موجودات، حتی هم نوعان خویش را به خدمت خود در می‌آورد و از آنها به عنوان وسیله به نفع خود کار می‌کشد، حتی انسان گاهی به مرحله‌ای از خود خواهی می‌رسد که این تصور در ذهنش پدید می‌آید که «خواست تمایلات و منافع شخصی من هدف و دیگران همه وسیله» است.

طبیعی است که اگر انسان به حال خودش رها شود و هر چه دلش خواست، آزاد باشد که انجام دهد و هیچگونه محدودیتی و حد و مرزی برای میدان عمل و اراده او وجود نداشته باشد، اجتماع انسانی دچار هرج و مرج

و ناامنی و بی‌نظمی می‌شود و حتماً در گرداب هولناک جرم و جنایت و خونریزی غوطه‌ور می‌گردد و در نتیجه بجز راهی مرگ، سقوط و نابودی، مسیر دیگری نخواهد داشت.

بنابراین بسیار لازم و ضروری است که میدان و جولانگاه خواست و تمایلات انسان، اعمال و اراده او توسط «حد و مرزی» یعنی «قانون» محدود بشود، تا انسان هر چه که منافع شخصی‌اش ایجاب کرد نتواند انجام بدهد، باید در آن قانون، وظائف و مسئولیت‌های فردی و اجتماعی انسان، حقوق و حدود مالکیت او و افعال و اعمالی که موجب ضرر و زیان دیگران می‌گردد و باعث اختلال نظام و ناامنی می‌شود، معرفی و مشخص بشود، و هم چنین در آن قانون مجازات‌ها و کیفرهای که در واقع ضمانت اجرای قوانین دیگر است، در نظر گرفته شود، شیوه‌ها و راه‌های حل اختلافات حقوقی و جزایی مردم، معرفی گردد، خلاصه اینکه یک قانون جامع و کامل و همه‌جانبه باشد و بتواند تمامی احتیاجات انسان را در همه اعصار به نحو احسن، تأمین و برآورده سازد بدیهی است که قانون هر اندازه کامل دقیق و بدون نقص و عیب باشد، به تنهای نمی‌تواند دردی را دوا کند، قانون باید اجرا بشود اینجا است که نیاز به مجری قانون که عبارت از، «حکومت» باشد، پیدا می‌کنیم، تا توسط اجرای قانون حقوق افراد حفظ شود، از تعدی و ستمگری زورمندان جلوگیری گردد و در نهایت عدالت اجتماعی و نظم و امنیت کامل برقرار گردد البته این نکته را باید تذکر داد، که هیئت حاکمه فقط وقتی این مسئولیت بزرگ و خطیر خود را به طور کامل انجام می‌دهد که «ایمان و اعتقادات دینی و مذهبی» داشته باشد و توسط رهبران دینی تحت تعلیم و تربیت مذهبی و اخلاقی قرار گرفته باشد و الا هیچ ضمانتی وجود ندارد که از قدرت خودش در جهت تضییع حقوق دیگران و قانون شکنی، سوء استفاده نکند این جا است که نیاز مبرم و شدید انسان نسبت به دین و مذهب احساس می‌گردد (۲۲)

با توجه به این که قانون و حکومت، تأثیر مهمی در تأمین نظم و امنیت و برقراری عدالت اجتماعی و سعادت و خوشبختی جامعه انسانی، دارد خداوند از روزی که اجتماع انسانی تشکیل شده قوانین و مقرراتی را توسط پیامبران خودش برای جامعه بشری فرستاده است، آنهم قوانین جامع، کامل و دقیق که می‌تواند در همه اعصار و زمان‌ها مصالح و منافع فرد و جامعه را تأمین کند و احتیاجات واقعی آنها را به نحو احسن برآورده سازد. خداوند در آیه، ۲۱۳ بقره در این باره می‌گوید: «كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وانزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه وما اختلف فيه الا الذين اوتوه من بعد ماجاءتهم البيئات بغيا بينهم فهدى الله الذين امنوا اختلفوا فيه من الحق باذنه والله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم»

این آیه شریفه علت تشریع اصل دین و تکلیف کردن انسان را بدان و سبب اختلافاتی را که در آن واقع شده شرح می‌دهد با این بیان افراد انسان که به حسب فطرت اجتماعی و مدنی بودند، در آغاز تشکیل اجتماع به صورت گروه واحد و یک نواختی بودند، بعداً در میان ایشان به متضای فطرت، اختلافاتی در کسب مزایای حیاتی بروز نمود، رفع این اختلافات و مشاجرات، محتاج وضع قوانین و نظامات مناسبی بود، لذا ایزد متعال پیامبرانی برانگیخت و با ایشان احکام و قوانینی در شکل دین برای بشر فرستاد، بشارتها و تهدیدهای به آن ضمیمه کرده و با یک سلسله وظایف عبادی کامل نمود، باز، در معارف دینی و امور مبدء و معاد اختلافاتی پیدا شد و در میان مردم دسته‌جات و شعب مختلفی بوجود آمد و در نتیجه اتحاد دینی مختل گردید و اختلاف در مذهب به جهات دیگر هم سرایت کرد، این اختلاف بواسطه تعدی و سرکشی کسانی که عالم به کتاب آسمانی بودند و اصول و معارفش را می‌شناختند و حجت برایشان تمام شده بود، ظهور کرد، بنابراین اختلافی که در بین افراد انسان پیدا شد از دو نظر بود:

۱ - یکی از جهت امور دنیوی و آن موافق فطرت و سبب تشریع دین بود.

۲ - دیگری در امور دینی و آن بواسطه تجاوزات و بی‌قانونیهای حاملین اهل کتاب بود، و خداوند مؤمنان را در موارد اختلاف به سوی حق راهنمایی کرد و او هر کسی را بخواهد به شاهراه هدایت رهبری می‌کند (۲۳) این آیه به صراحت دلالت دارد، که فلسفه بعثت انبیاء (که مجریان قوانین الهی هستند) و نزول کتب آسمانی که برترین و بهترین و قدیمی‌ترین قانون مدون در تاریخ بشری است، همانا اجرای قسط و عدالت و رفع ظلم و تجاوز و اختلافات

و تفرقه و جلوگیری از آنها می‌باشد.

آیه دیگری که به این معنی دلالت دارد، آیه ۲۵ سوره حدید است که می‌فرماید: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس» (۲۴)

یعنی: ما رسولان خود را با دلایل روشنی فرستادیم و به آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسائی حق قوانین و احکام عادلانه که معیار سنجش نیکی‌ها و بدیها و ارزشها و ضد ارزشها) نازل کردم، تا مردم به عدل و داد قیام کند و آهن را نازل کردم که در آن قوت شدید است و نیز منافی برای مردم.

گفتار اول

دلیل بر ضرورت قانون و حکومت برای زندگی دسته جمعی

در واقع این دو آیه مبارکه ضرورت وجود قانون و حکومت را برای اقامه عدل و قسط و تأمین نظم و امنیت، اثبات و بیان می‌کند و یکی از دلایلی که برای اثبات ضرورت قانون و حکومت به منظور برقراری عدالت اجتماعی و تأمین نظم و امنیت اقامه شده، از این دو آیه گرفته شده و اکثر مقدمات آن مخصوصاً در آیه اول موجود است آن دلیل با استفاده از المیزان (۲۵) که مرحوم علامه در ذیل تفسیر آیه اول بیان کرده است) و کتاب معارف (۲۶) و مجله جبل‌الله (۲۷) با اندک تصرف و تلخیص بازگو می‌شود تا نقش و تأثیر قانون و حکومت در تأمین و آرامش به خوبی روشن شود این دلیل از سه مقدمه تشکیل یافته است که عبارتند از:

۱ - تمایل انسان به زندگی اجتماعی

تمایل انسان به زندگی اجتماعی، مولود میل به تکامل او بوده است، توضیح این که انسان طبعاً میل به کمال داشته و دائماً در طلب آن است، به بیان دیگر انسان موجود ایده‌آل طلب و آرمان خواه است و هرگز به آنچه هست و آنچه دارد، قناعت نمی‌کند در صدد افزون طلبی و تغییر وضع موجود به وضع مطلوب و دلخواه خودش می‌باشد از این رو کوشش می‌کند و می‌خواهد از مواهب حیات هرچه بیشتر استفاده کند و از نیروهای که در جهان طبیعت ذخیره شده است حد اکثر بهره برداری را به سود خود بشناید و از طرف دیگر ساحه نیازهای مادی و معنوی و مشکلات او به قدری وسیع، گسترده و متنوع است، که اگر بخواهد تنها زندگی کند و به تنهای آن همه نیازها را برآورده سازد و مشکلات زندگی را حل کند، احتمال موفقیت او بسیار کم است و به فرض موفقیت بهره او بسیار اندک خواهد بود، اما اگر انسانها در کنار یکدیگر قرار گرفته و به صورت دسته جمعی به جنگ مشکلات و تأمین و نیازهای زندگی بروند، احتمال موفقیت او بسیار زیاد است و بهتر می‌تواند، نیروهای سرکش طبیعت را مهار کند به علاوه قوای جسمی و فکری یک فرد آماده برای هر کاری نیست و هر کس به تنهای استعداد انجام کارهای معین و محدودی را دارد، در صورتی که در اجتماع هر نوع آمادگی برای همه نوع کار، هست و همه گونه استعداد برای انجام آن وجود دارد.

نه تنها زندگی مادی این چنین است که در قسمت سرمایه‌های معنوی انسان این حساب وجود دارد یک فرد هر قدر هم نیرومند باشد از حقایق علمی به طور محدودی می‌تواند پرده بردارد، اما تراکم عقلها و افکار دانشمندان، حقایق بسیاری را می‌تواند کشف کند، چنانکه تحقیقات و تجسسات علمی یکدیگر را تکمیل می‌کند، نتیجه این که از ضمیمه کردن این دو مقدمه به یکدیگر علت تمایل انسان به زندگی اجتماعی روشنی می‌شود.

۱ - هر انسانی طبعاً میل به تکامل است ۲ - تکامل و ترقی او با زندگی دسته جمعی بهتر انجام می‌گیرد.

۲ - تفاوت انسانها از لحاظ فکری و جسمی

شکی نیست که افراد بشر از لحاظ خصوصیات آفرینش و منطقه زندگی و اخلاق و عاداتی که مستند به آن است، مختلف‌اند، بعضی از حیث قوای جسمی و روحی بر دیگران برتری دارند، یعنی: بعضی از لحاظ جسمی بسیار قوی و عده‌ای دیگر ضعیف‌اند و از لحاظ دینی و اخلاقی هم بعضیها خوب و بعضی دیگر بدند.

۳ - انسان موجودات دیگر، حتی هم نوعانش را به سود خود استخدام می‌کند

یکی از آثار و لوازم حتمی زندگی اجتماعی، تزامم در منافع و تعدی و تجاوز به حقوق دیگران و در نتیجه بوجود آمدن هرج و مرج و ناامنی می‌باشد. به دلیل این که انسان به مقتضای غریزه سودجویی و غریزه استخدامی که دارد، کوشش می‌کند همه موجودات را به استخدام خود در آورد و از آنها بهره‌گیرند، لذا از زمین گرفته تا فضا و از دریا گرفته تا قلّه کوهها و امروز از کره زمین و فضای آن گذشته به کرات دیگر متوجه شده، بالاخره از همه نیروهای طبیعت بهره برداری می‌کند و می‌خواهد همه در خدمت او باشد، حتی این غریزه را در اجتماع نسبت به هموعان خود، هم اعمال می‌کند و می‌خواهد همه افراد دیگر را به خدمت بگیرد، از آن جای که این غریزه در همه افراد بدون استثنا وجود دارد، حقاقت این است که هر فرد در عین حالیکه از خدمت دیگران استفاده می‌کند، باید خود نیز خدمتی برای آنها انجام دهد، به این ترتیب همه افراد جامعه انسانی بطور عموم در خدمت همدیگر خواهند بود، یعنی: هر فردی به همان اندازه که برای دیگران خدمت و کار انجام می‌دهد از دیگران خدمت و کار می‌خواهد، در این صورت است که در جامعه بشری «تعاون» و «عدالت» بطور طبیعی تحقق می‌یابد و هر فردی از حق خود استفاده می‌کند و بر هیچ کسی ظلم و ستم، تبعیض و استثمار روا داشته نمی‌شود چون استخدام «طرفینی» است، اما متأسفانه وضعیت جامعه بشری غالباً اینطوری نیست، افراد و گروهها در اغلب موارد و زمانها پیدا می‌شوند که «استخدام» را بصورت یکطرفه و یکجانبه اعمال می‌کنند بدون این که خود برای دیگران، کاری انجام دهند و دیگران را با اکراه و اجبار، در خدمت می‌گیرند و حاصل دست رنج آنها را به یغما می‌برند، از این جا است که پدیده «ستم و تجاوز» رخ می‌کشد و به صورت «استثمار» و «استعمار» ظهور می‌کند و جامعه را به ظالم و مظلوم و حاکم و محکوم تقسیم می‌کند و هرج و مرج و ناامنی به تعبیر قرآن «اختلاف» (فیما اختلفوا) بوجود می‌آید که تنها قدرتمندان و زورمندان از آن بهره می‌برند اگر چنین وضعیتی ادامه پیدا کند اجتماع انسانی مختل و زندگی به جهنمی مبدل خواهد شد.

از این رهگذر است که عقل انسان گواهی می‌دهد، که جامعه بشری برای بقاء و سعادت خودش به دو عنصر مهم و حیاتی نیاز پیدا می‌کند:

۱ - عنصر قانون (به تعبیر قرآن کتاب و میزان)

۲ - عنصر مجری آن که عبارت از حکومت باشد (بعثت و ارسال رسل و جانشینان او)، تا در سایه این دو حقوق افراد محفوظ بماند و از تعدی و ستم‌گری زورمندان و در نتیجه از هرج و مرج و ناامنی، جلوگیری شود، اختلاف و اختلال بر طرف گردد و غریزه خودخواهی و سود طلبی افراد «تعديل» و «کنترل» گردد.

این دو عنصر مکمل همدیگر است، هیچ کدام به تنهای نمی‌تواند «عدالت اجتماعی، نظم و امنیت» را در جامعه برقرار کند به دلیل این که اگر در جامعه‌ای هیچ گونه قانونی وجود نداشته باشد چه مذهبی و چه عرفی، چه مکتوب و چه غیر مکتوب، تا حکومت آن را اجرا کند، حکومت خود در، دست ظالمان و ستمگران و متجاوزان قرار می‌گیرد و جامعه را بطرف هرج و مرج، سقوط و نابودی می‌کشانند، چون فرض بر این است که در این جامعه اصلاً از اصول و مقررات الهی، انسانی و عرفی خبری نیست.

وبالعکس اگر بهترین، کامل‌ترین و جامع‌ترین قانون هم وجود داشته باشد، اما حکومتی نباشد آن را اجرا کند، باز هم کوچکترین مشکلی را حل نمی‌کند.

به همین جهت است که در دو آیه سابق الذکر، خداوند می‌گوید: من رسولان و پیامبرانی را همراه با کتاب و میزان فرستادیم و مبعوث کردیم (یعنی قانون و حکومت) تا «یحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه و ليقوم الناس بالقسط». یعنی: با اجرای قانون اختلافات و مشاجرات مردم را برطرف کند تا عدالت اجتماعی و نظم و امنیت و آرامش به جامعه باز گردد.

گفتار دوم

اهداف حقوق و قانون اجرای عدالت و تأمین نظم و امنیت می‌باشد

از این دلیلی که در مورد ضرورت قانون و حکومت اقامه شد و هم چنین از توضیحی که در مورد دو آیه سابق الذکر داده شد این مطلب به خوبی استفاده می‌شود، که مهم‌ترین هدف قانون و حقوق، اجرای عدالت و برقراری نظم و امنیت اجتماعی می‌باشد بنابراین، نظریه حقوق و آنانی که هدف فوق را در مبحث اهداف قانون و حقوق برگزیده‌اند کاملاً درست به نظر می‌رسد.

کتاب در آمدی بر حقوق اسلامی در این مورد مطلب جالب دارد که عیناً نقل می‌گردد.

«از دیدگاه حقوق دانان مسلمان هدف حقوق اجرای عدالت و اعطای حقوق افراد است به آن، به علاوه نظم و امنیت و تعاون هرچه بیشتر جامعه، و ایجاد محیط مناسب برای رشد اخلاقی و معنوی انسانها نیز از دیدگاه آنان بسیار مهم است، ولی در حقیقت این اهداف خارج از اجرای عدالت نیست بدین معنی که در سایه اجرای عدالت امنیت و نظم و تعاون اجتماعی نیز به بهترین وجه حاصل خواهد شد. ولی در صورتی که عدالت در میان جامعه اجرا نگردد، اهداف دیگر نیز به صورت صحیح نمی‌تواند تحقق یابد، صلح در غیر سایه عدالت از قابلیت بقای کمتری برخوردار است و در محیطی که عدالت مورد توجه نباشد، اخلاق افراد به انحطاط و پستی خواهد گرایید.»

و از این رو می‌توان گفت که اولین هدف از قانونگذاری، ایجاد و نظم امنیت و تعیین حدود و اختیارات و وظایف افراد در روابط اجتماعی است، ولی هدف از قانونگذاری به این مرحله ختم نمی‌شود، زیرا هدف و مقصدی که افراد را گرد هم جمع نموده چیزی دیگری است و آن تعاون و همکاری هر چه بیشتر و برخورداری از نتیجه کار و کوشش یکدیگر در جهت تأمین مصالح و منافع و رفع نیازمندی‌های مادی افراد است. (۲۸)

رتال جامع علوم انسانی

گفتار سوم

نقش قانون و حکومت در تأمین نظم و امنیت

هر چند تا اینجا بطور اجمال و سر بسته، اهمیت حکومت و تأثیر آن در حفظ و تأمین نظم و امنیت روشن شد، اما از آنجای که حکومت نقش حیاتی و بسیار مهمی در استقرار و تأمین نظم و امنیت دارد، لازم است این نقش و تأثیر که از جهات گوناگون و زوایای مختلف تا حدی مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

۱ - خلاء قدرت، یعنی فقدان حکومت در یک جامعه مساوی با ناامنی است. به خاطر تأمین نظم و امنیت بسیار لازم و ضروری است که در هر جامعه‌ای حکومت مقتدر و نیرومندی حاکم باشد، یعنی تمام قدرت‌ها و نیروهای موجود در جامعه در یک جا متمرکز بشود، تا از تجزیه، پراکندگی و تکه تکه شدن قدرت مرکزی، که مساوی با جنگ و خونریزی است جلوگیری شود.

اما اگر در یک کشوری قدرت در نزد یک نهاد و دستگاهی متمرکز نباشد، بلکه در بین افراد و گروه‌های مختلف، پراکنده و تجزیه گردد، یعنی خلاء قدرت بوجود آید، جنگ داخلی، خونریزی، غارت و چپاول اموال مردم و تجاوز به نوامیس آنها و در نهایت ناامنی همه جانبه، اجتناب ناپذیر است، در واقع خلاء قدرت و تجزیه آن مساوی با جنگ داخلی و ناامنی می‌باشد، به دلیل این که در این وضعیت قدرت طلبان و ریاست طلبان و تشنه‌کامان آن برای به چنگ آوردن قدرت و یا ازدیاد و توسعه آن در صدد حذف، نابودی و یا حد اقل تضعیف همدیگر بر می‌آیند، به همین علت و تئیکه در یک جامعه‌ای خلاء قدرت بوجود آمد و قدرت مافوقی که تسلط و حاکمیت کامل داشته باشد، از بین رفت، احزاب و گروه‌های متعددی تشکیل می‌شوند، تا آن قدرت مافوق را به چنگ آورند و یا حداقل سهم و شریک در آن بشوند و هم چنین مجرمان و انسانهای شرور و تباہکار فرصت مناسبی پیدا می‌کنند که دست به اعمال مجرمانه و ضد انسانی بزنند و به اهداف شوم‌شان دست یابند.

می‌توان گفت که خلاء قدرت و فقدان حکومت مقتدر و مسلط، مخصوصاً اگر مدتی دوام پیدا کند، آثار و تبعات ناگوار زیر را به دنبال دارد:

۱ - جنگ داخلی و خونریزی و در نتیجه اخلال نظم و امنیت اجتماعی.
۲ - به خطر افتادن تمامیت ارضی کشور توسط تجزیه طلبان و یا همسایه‌های طمّاع و یا کشورهای استعماری.

۳ - تصفیه حساب‌های شخصی و انتقام‌گیری و عقده‌گشایی توسط کسانی که نسبت به همدیگر رقیب و دشمن هستند

۴ - افزایش سطح جرایم، جنایات و تجاوزات
۵ - ...

خلاصه اینکه خلاء قدرت باعث از هم گسیختگی و درهم ریزی نظم عمومی و امنیت اجتماعی می‌گردد. اگر ما نظری به واقعیت‌ها و شواهد عینی بکنیم، نمی‌توانیم چه در گذشته و چه در زمان حال، کشوری را پیدا کنیم که در آن خلاء قدرت بوجود آمده باشد و در عین حال، نظم، امنیت و ثبات در آن جا حکم فرما باشد نمونه‌های بارز و روشن آن در زمان حاضر کشورهای از قبیل افغانستان، تاجکستان و یوگسلاوی سابق و... می‌باشد بنابراین اگر ملتی و یا گروهی می‌خواهند حکومت‌شان را از طریق انقلاب و کودتا ساقط و سرنگون کنند، باید در اسرع وقت جایش را توسط یک حکومت مقتدر، نیرومند و مسلط پر کنند تا گرفتار مصیبت بزرگ ناامنی و بی‌نظمی نشوند.

اما اگر از انجام این کار عاجزاند بهتر آن است که از اول دست به انقلاب و یا کودتا نزنند و الا مردم‌شان را بدبخت و نابود خواهد نمود و زیر بنای اقتصادی و فرهنگی کشور از بین خواهد برد.

۲ - نقش وظائف و مسئولیت‌های حکومت در تأمین امنیت

حکومت باید وظایف و مسئولیت‌های محوله‌اش را به نحو احسن و مطلوب انجام دهد تا کشور دچار هرج و مرج و ناامنی نشود چون اکثر وظایف و مسئولیت‌های عمده حکومت در تأمین و حفظ این امنیت تأثیر اساسی

دارد، که از باب نمونه به چند تای آنها اشاره می‌شود:

الف - حفظ استقلال و تمامیت اراضی و امنیت مردم:

گاهی استقلال و تمامیت ارضی یک کشوری به خاطر طمع دشمنان خارجی به اراضی ثروت و منابع زیر زمینی در معرض تجاوز و تهدید بیگانگان قرار می‌گیرند در داخل هم همواره افرادی پیدا می‌شوند که تحت تأثیر هواهای نفسانی و انگیزه‌های شیطانی قرار می‌گیرند، جان، مال، ناموس و حقوق دیگران را مور تجاوز و تهدید قرار می‌دهند و مرتکب جرایم و جنایات می‌گردند بنابراین همواره امنیت یک کشور و یک ملت توسط دشمنان خارجی و داخلی مورد تهدید واقع می‌شود، حکومت وظیفه و مسئولیت دارد که از امنیت کشور در مقابل هر دو دسته‌ای از دشمنان دفاع کند، هم امنیت خارجی کشور را حفظ کند و هم امنیت داخلی کشور را.

بر اساس راهنمایی و ارشاد قرآن کریم، فاکتور مهمی که حکومت را در انجام این وظیفه و مسئولیت یاری و کمک می‌کند، عبارت از قدرت و توانمندی و تسلط و حاکمیت کامل حکومت، می‌باشد که باعث جلوگیری و پیش گیری از تجاوزات و تهاجمات دشمنان خارجی و داخلی می‌گردد، قرآن کریم در این باره می‌گوید: «واعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله وعدوكم و آخرین من دونهم لاتعلمونهم الله يعلمهم (۲۹) یعنی در برابر آنها (دشمنان) آنچه توانائی دارید از «نیرو» و اسبهای ورزیده آماده سازید (به حدی) که دشمن خدا و دشمنان خودتان و (دشمنان) دیگری را غیر از اینها که شما آنها را نمی‌شناسید و خدا آنها را می‌شناسد، بوسیله‌ای آن پترسانید.»

کلمه «اعدوا» به معنی تهیه کردن چیزی است که تا انسان بوسیله آن به هدف دیگری که دارد برسد، که اگر قبلاً آن را تهیه ندیده بود به مطلوب خود نمی‌رسید، مانند فراهم کردن هیزم و کبریت برای تهیه آتش و نیز مانند تهیه آتش برای طبخ و کلمه «قوه» به معنای هر چیزی است که جنگ و دفاع با آن امکان پذیر است، از قبیل انواع اسلحه و مردان جنگی با تجربه و دارای سوابق جنگی و تشکیلات نظامی (۳۰) بنابراین کلمه «قوه» یک معنای عام و گسترده‌ای دارد که شامل تمام نیروها و قدرت‌های را که به نوعی از انواع در پیروزی بر دشمن اثر دارد شامل می‌شود، اعم از نیروهای مادی و معنوی، اعم از قدرت اقتصادی، فرهنگی و سیاسی (۳۱).

این مطلب که قدرت و توانمندی یک حکومت چنین فائده و تأثیری دارد، یعنی: «امنیت آفرین است» از این فقره آیه که می‌فرماید: ترهبون به عدو الله وعدوكم... که هدف و مقصود از تهیه و تأمین قدرت و نیرو را بیان می‌کند، استفاده می‌شود، در واقع آیه شریفه به یک اصل و قاعده‌ای اشاره دارد که تقریباً کلیت دارد و موارد استثنائی آن بسیار کم و نادر می‌باشد و آن اصل عبارت از این است که: گروهی یا حکومتی و یا فردی فقط در صورتی دست به تجاوز می‌زند، که از قدرت و نیروی طرف مقابل خود ترسان و خوفناک نباشد، آنوقت از قدرت طرف مقابل ترس و هراس ندارد که آن طرف از جهت نیروی دفاعی ضعیف و ناتوان باشد چون تنها در این صورت می‌تواند پیش بینی کند که در این جنگ و تجاوز پیروز می‌شود و به اهداف مورد نظرش دست می‌یابد، اما اگر از قدرت و نیروی دفاعی طرف مقابل ترس و هراس داشته باشد، (به تعبیر قرآن ترهبون) هیچ گاه دست به تجاوز نمی‌زند.

به بیان دیگر متجاوز وقتی مرتکب تجاوز می‌شود که پیش بینی قطعی و یا اطمینانی اش این باشد، که در این تهاجم موفق می‌شود می‌تواند به هدف‌های مورد نظرش برسد و تنها وقتی قادر به چنین پیش بینی است که طرف مقابل از جهات گوناگون ضعیف و ناتوان باشد در این وضعیت است که دست به تجاوز می‌زند اما اگر نیروی دفاعی طرف مقابل قوی و مستحکم باشد از قدرت و توانمندی او پترسد، هیچ گاه جرأت تجاوز و تهاجم را به خودش نمی‌دهد.

در ۹۹ در صد جنگ‌ها مهاجمان و متجاوزان با این پیش بینی که قدرت دفاعی جانب مقابل ضعیف و مست می‌باشد و می‌تواند به هدف‌های جنگی‌شان برسد دست به تجاوز زده‌اند و بالعکس به موارد بسیار کم و نادری برخورد می‌کنیم که مهاجمان و متجاوزان در عین ضعف و ناتوانی که امید عقلانی به پیروزی‌شان نداشته‌اند در عین حال بر

جانب نیرومند و قدرتمندشان تجاوز کرده باشند. در عصر ما نمونه‌های بارز این مسئله ابر قدرت‌ها و کشورهای ضعیف می‌باشند، ابر قدرت‌ها با اینکه عامل اصلی تمامی مشکلات، جنایات، جنگ‌ها، خونریزی‌ها، گرفتاری‌ها بدبختی‌ها، و مفاسد جامعه بشری می‌باشند، هیچ مشکل و گرفتاری را نمی‌توان در جهان پیدا کرد مگر اینکه لااقل یکی از آنها در بوجود آوردن و یا تداوم آن بطور مستقیم و یا غیر مستقیم نقش داشته باشد، در یک کلام با این که ابر قدرت‌ها دشمن انسانیت و جامعه انسانی می‌باشند اما در عین حال هیچ کشوری جرأت نمی‌کند که به قلمرو حاکمیت یکی از آنها تجاوز نظامی کند و امنیت آن را به خطر اندازد، اما بالعکس ابر قدرت‌ها به هر کشوری از کشورهای جهان در صورتی که منافع‌شان ایجاب کند تجاوز و لشکرکشی می‌کنند.

امروز کشورهای که از نظر نیروی نظامی و دفاعی ضعیف و ناتوان هستند، دائماً در ترس و هراس به سر می‌برند هیچ وقت احساس امنیت نمی‌کند، مجبوراند که در مقابل باج خواهی‌ها و زور گویی‌های همسایه‌های قدرت‌مند و ابر قدرت‌ها تسلیم شوند و تمکین کنند و برای حفظ امنیت نسبی‌شان تحت حمایتی یکی از ابر قدرت‌ها را قبول کنند و با آنها پیمان نظامی و دفاعی ببندند، که در این صورت استقلال، حاکمیت ملی، ثروت و منافع‌شان را از دست خواهند داد.

قدرت و توانمندی حکومت در داخل کشور نیز تأثیر مهم و حیاتی در جلوگیری و پیش‌گیری از وقوع جرم، جنایت و مفاسد اجتماعی دارد، به شهادت تاریخ و واقعیت‌های عینی هر وقت که حکومت قدرت و توانایی و تسلط کامل داشته آمار جرایم و مفاسد اجتماعی سیر نزولی داشته است، بالعکس هر وقتی حکومت ضعیف و ناتوان بوده است، آمار جرایم و مفاسد اجتماعی سیر صعودی داشته است.

دلیلش هم این است: وقتی مجرمان جنایتکاران و افراد شرور ببینند که حکومت مقتدر و نیرومندی حافظ جان، مال، ناموس و حقوق تک تک افراد جامعه می‌باشد و دستگاه قضایی قدرتمند و عدالت‌پروری، بطور سریع و قاطع مجرمان و جنایت‌کاران را به سزای اعمال‌شان می‌رساند و احتمال این که جرمی بدون مجازات بماند مجرم بتواند از چنگال عدالت فرار کند، بسیار کم است، در چنین وضعیتی مجرمان به هر اندازه‌ای که جسور و گستاخ باشد جرأت ارتکاب جرم و جنایت را به خودش نمی‌دهد، و در صورت ضعف حکومت مجرمان، جرأت بیشتری برای دست زدن به جرایم و جنایات پیدا می‌کند.

بنابراین قدرت و توانایی «امنیت آفرین، عزت آفرین و احترام آفرین می‌باشند» باعث حفظ استقلال و حاکمیت ملی می‌گردد، جرأت تجاوز و تهاجم و جرأت ارتکاب جرایم و جنایت را از همه سلب می‌کند.

و بالعکس ضعف و ناتوانی باعث ناامنی، ذلت، خواری، ژبونی و توسل‌گری می‌شود.

با توجه به این که امروز در دنیا قانون زور «والحق لمن غلب» حاکم است، یعنی: قانون توحش و جنگل حکم فرما می‌باشد، تقریباً گوش همه بدهکار، حرف حسابی و منطق و اصول انسانی نیست، ما به اهمیت و عظمت این دستور قرآنی به خوبی پی می‌آوریم، آنچنان مورد نیاز و احتیاج است، مخصوصاً در این وضعیت اسفبار جهان اسلام که گویا در عصر ما و برای وضع ما نازل شده است.

ب: تلاش در راه رشد و تعالی فرهنگی جامعه

حکومت وظیفه دارد که به خاطر رشد و تعالی فرهنگ جامعه به معنای عامش که شامل آموزش و پرورش، آموزش عالی، تبلیغات خلاصه آنچه که مربوط به دانستنیها و ارزشهای جامعه می‌شود، تلاش و کوشش کند، تا همه افراد جامعه از نظر اخلاقی و علمی مورد تعلیم و تربیت قرار گیرد و زمینه استعدادهای جرم و جنایت و انحراف که عامل ناامنی و هرج و مرج است در آنها خشکانده شود و در نتیجه به طرف کمال و انسانیت سوق داده شود، البته در گذشته که زندگی به صورت قبیله‌ای و جوامع کوچک اداره می‌شد لازم نبود که حکومت در این کار دخالت کند چون

خود خانواده‌ها عهده‌دار انجام آن بود، ولی وقتی که جوامع به تدریج گسترش پیدا کرد و بر روابط اجتماعی و پیچیدگی آن افزوده گردیده لازم شد که حکومت در مسائل فرهنگی جامعه دخالت کند. در هر صورت این نیاز و احتیاج که محور آن را مسائل فرهنگی و معنوی تشکیل می‌دهد یک نیاز بسیار مهم و اساسی است و اگر اهمیت و ارزشی آن از نیازهای مادی بیشتر نباشد کمتر نیست.

ج: حفظ اموال و ثروت عمومی

حکومت باید اموال و ثروت‌های عمومی را، که مال عموم مردم است حفظ کند و آنها را در، راه مصالح و منافع عموم مردم به نحو معقول و عادلانه به مصرف برساند، تا مورد غارت و چپاول قرار نگیرد و مردم به خاطر تصاحب و مالکیت آنها به جان هم همدیگر نیفتند و در نهایت جامعه را نا امن و دچار هرج و مرج نمایند.

د - تأمین نیازمندیهای مردم

حکومت موظف است که نیازهای و احتیاجات مادی، مالی و جنسی افراد جامعه را با کمک و همکاری خود آنان در حد معقول، رفع و بر آورده سازد، مشکلات و معضلات معیشتی و زندگی آنها را بر طرف کند، تا فقر و مشکلات زندگی، افراد را مجبور نسازد که برای رفع آنها به حقوق دیگران تجاوز و تعدی نمایند، چون تحمل و تاب و توان اکثر مردم در مقابل فشار فقر و مشکلات زندگی بسیار کم و اندک می‌باشد در اکثر موارد برای نجات از آنها دست به کارهای نامشروع و ضد انسانی می‌زنند.

لذا است که معصومین فرموده است: «من لا معاش له لا معاد له»، «الفقر هو الموت الا کبره»، «و کاد الفقر ان یکون کفرآ»

بر همین اساس است که بهبودی وضع اقتصادی مردم تأثیر مهمی در کاهش و پائین آمدن سطح جرایم و جنایات و تجاوزات دارد و بالعکس فقر ناداری و محرومیت‌ها باعث رشد و افزایش آنها می‌شود.

ه - نتیجه:

تا اینجا این نتیجه بدست آمد که اصلی‌ترین، اساسی‌ترین و مهم‌ترین وظیفه و مسئولیت یک حکومت اجرای قانون و حفظ نظم و امنیت و ثبات می‌باشد، بنابراین می‌توانیم بگوییم که انجام این وظیفه بزرگ اماره و نشانه حاکمیت، اقتدار، و تسلط یک حکومت است، اگر حکومتی از عهده انجام این مسئولیت سنگین نتواند برآید در واقع حاکمیت ندارد حکومتی که حاکمیت نداشته باشد در واقع حکومت نیست.

حاکمیت را اینطور تعریف نموده است:

«حاکمیت عبارت از قدرت برتر فرماندهی یا امکان اعمال اراده‌ای فوق اراده‌های دیگر است هنگامیکه گفته می‌شود دولت حاکم است، بدین معنی است که در حوزه اقتدارش دارای نیروی است خود جوش که از نیروی دیگری بر نمی‌خیزد و قدرت دیگری که بتواند با او برابری کند وجود ندارد، در مقابل اعمال اراده و اجرای اقتدارش مانعی را نمی‌پذیرد و از هیچ قدرت دیگری تبعیت نمی‌کند هرگونه صلاحیتی ناشی از او است ولی صلاحیت او از نفس وجود او بر می‌آید (۳۲)

به علتی این که بی نظمی و ناامنی یک دولت را تهدید و در معرض خطر قرار می‌دهد، دولت‌ها حساسیت بسیار شدید نسبت به هرگونه ناآرامی و بی نظمی دارند، وقتی در یک گوشه و کناری از کشور ناآرامی و شورش صورت می‌گیرد، با تمام توان و قدرت کوشش می‌کنند که آن را سرکوب کنند، تا نظم و امنیت دوباره در آنجا باز

گردد.

گفتار چهارم

ضرورت و لزوم حکومت از دیدگاه روایات

با توجه بر مطالب فوق که حکومت مقتدر، نیرومند مسلط، تأثیر معجزه آسای در ایجاد ثبات و امنیت دارد و بدون آن برقراری نظم و امنیت در جوامع کنونی از محالات است، ما به خوبی معنای احادیث و روایاتی که از معصومین (ع) در مورد ضرورت و لزوم حکومت بدست ما رسیده است، می‌فهمیم، و به وضوح و وروشنی در می‌یابیم که گفتار و کلمات آن بزرگواران در این زمینه چقدر به جا، منطقی، حکیمانه و عالمانه می‌باشد از باب تیمن و تبرک به نمونه‌های از سخنان آن بزرگواران اشاره می‌شود.

نمونه اول: در زمان امام علی (ع) که یک نوع فکر و نظریه آنارشیمی بوسیله خوارج ترویج می‌شد، آنها بعد از جریان حکمیت در جنگ صفین که اثر بسیار نامطلوبی به جای گذاشت، سوء استفاده کردند و به تمسک به این آیه: «ان الحكم الا لله يقص الحق و هو خير الفاصلين» (۳۳) یعنی حکم و فرمان تنها از آن خدا است، حق را از باطل جدا می‌کند و او بهترین جدا کننده (حق از باطل) است که آن را به غلط تفسیر می‌نمودند، اصل ولایت و ضرورت حکومت و نظام حکومت انسانی را، نفی کردند، با این استدلال که آیه مذکور می‌گوید: حکومت، حکمیت و رهبری نیز هم چون قانونگذاری حق اختصاص خدا است و انسان باید فقط از خدا اطاعت کند و اطاعت از انسان جایز نیست.

امام (ع) در جواب فرمود: «کلمة حق يراد بها الباطل، نعم انه لا حكم الا لله ولكن هؤلاء يقولون لا امره الا لله و انه لا بد للناس من امير بر او فاجر، يعمل في امارته المؤمن ويستمتع فيها الكافر و يبلغ الله فيها الاجل و يجمع به الفىء و يقاتل به العدو و تامن به السبل و يؤخذ به للضعيف من القوى حتى يستريح به ويستراح من فاجر» (۳۹)

یعنی این سخن حق است که از آن باطل اراده شده است، بلی حکمی نیست مگر از آن خدا (یعنی حق قانونگذاری مخصوص خدا است)، ولی اینان می‌گویند: زمامداری و ریاست نیست مگر از آن خدا و حال اینکه وجود حاکم و زمامدار برای مردم ضروری است چه حاکم نیکوکار چه بدکار، اگر زمامدار بدکار و منحرف باشد شخصی با ایمان در سایه حکومت و زمامداری او عمل صالح خود را انجام می‌دهد و شخصی کافر از زندگی دنیای خویش بهره‌مند می‌گردد تا روزگار زندگی مؤمن و کافر (یا روزگار زمامداری بدکار و منحرف) سپری و خداوند به وسیله زمامدار منحرف غنائم و مالیات را جمع و به وسیله او جهاد با دشمن را به راه می‌اندازد و راهها را به وسیله او امن می‌گرداند و به وسیله او حق ضعیف از قوی گرفته می‌شود، تا نیکوکار راحت شود مردم از شر تبهکار در امان باشند.

با اندک دقت و تأمل در این جملات، به خوبی فهمیده می‌شود که اکثر آنها به نحوی از انحا مربوط به امنیت می‌شود مثلاً انجام اعمال صالح توسط مؤمن و هم چنین بهره برداری کافر از زندگی و مواهب آن متوقف بر محیط امن و آرام می‌باشد که حکومت آن را تأمین می‌کند، حکومت مالیات، غنائم و بیت المال را جمع آوری و حفظ می‌کند و در راه مصالح عمومی مصرف می‌کند تا افراد جامعه به خاطر تملک و تصاحب آنها جنگ هرج و مرج و نا امنی را بوجود نیاورند.

وظایف و مسئولیت‌های دیگری را که امام برای حکومت بر می‌شمارد مثل:

- ۱ - جهاد و مقابله با تجاوز و تعدی دشمن.
- ۲ - حفظ امنیت راهها از شر اشرار و دزدان.
- ۳ - گرفتن حقوق ضعیف و مظلومان از اقویا و زورمندان و حفظ حقوق آنها از گزند تعدی و تجاوز آنها، بطور

مستقیم مربوط به امنیت می‌شود.

با توجه به بیان فوق دو مطلب به خوبی از کلمات امام استفاده می‌شود:

۱ - اهمیت نعمت امنیت .

۲ - ضرورت و لزوم حکومت برای تأمین آن.

در واقع امام می‌فرماید: لازم و ضروری است که حکومت در جوامع اسلامی جنبه الهی و اسلامی داشته باشد، یعنی: حاکمان و زمامداران جوامع اسلامی، افراد با ایمان، نیکوکار پرهیزگار و عادل باشد و مردم برای تشکیل چنین حکومتی تا حد نهایی تلاش و کوشش نمایند، تا عدالت، امنیت و صلح و صفای واقعی در جامعه حکم فرما شود، ولی اگر تشکیل چنین حکومت امکان پذیر نباشد، لازم است که برای تأمین امنیت و جلوگیری از هرج و مرج و اختلال‌های مانع از حیات اجتماعی، حاکم فاجر و فاسق مدیریت جامعه را در دست بگیرد، به بیان دیگر اگر امر بین حکومت فاجر و بی حکومتی و در نتیجه هرج و مرج و ناامنی دایر بشود، اینجا حکومت شخص فاجر اولی از بی حکومتی است، بیانی از این رساتر و روشن‌تر در باره لزوم حکومت نمی‌توان یافت.

نمونه دوم - حضرت امام رضا(ع) بر لزوم حکومت و نیاز مردم به آن به سه علت اساسی و مهم، استدلال

می‌کند:

الف - برای اجرای قوانین و جلوگیری از تجاوزات مردم نسبت به یکدیگر:

«فان قال: فلم جعل اولی الامر و امر بطاعتهم؟ قيل لعله كثيرة:

منها ان الخلق لَمَا وقعوا على حد محلود و امروا ان لا يتعدوا ذلك الحد لما فيه من فسادهم لم يكن تثبت ذلك ولا يقوم الا بان يجعل عليهم فيه اميناً يمنعهم من التعدى والدخول فيما حظر عليهم لانه لو لم يكن ذلك كذلك لكان احد لا يترك لذته و منفعتة لفساد غيره، فجعل عليهم قِيماً يمنعهم من الفساد و يقيم فيهم الحدود و الاحكام».

یعنی اگر کسی بگوید: چرا اولی الامر (صاحبان امر) قوار داده شده؟ امر شد که از او اطاعت کنند؟ گفته

می‌شود برای علل زیادی که از جمله آنها این است:

پس از آنکه برای حفظ و نگهداری جامعه از فساد و هرج و مرج، ظلم و تعدی، حدود و قوانین تعیین شده است که باید مردم از آن حدود تجاوز نکنند در محدوده آن قوانین نگهداشته شوند و مردم خود به خود در چهار چوبه قوانین قرار نمی‌گیرند و حاضر نیستند از لذتها و منافع شخصی خویش گذشت نمایند در آنجا که موجب فساد و تباهی دیگری می‌شود. پس لازم است برای نگهداری مردم در محدوده قوانین و جلوگیری از تجاوزها و تعدی به حقوق دیگران، شخص امینی بر مردم گماشته شود و که عهده‌دار اجرای قوانین باشد، لذا بر مردم قیّم و نگهدارنده قرار داد، تا مانع شود آنان را از فساد و حدود و احکام را در بین آنها جاری سازد.

ب - برای بقا و تداوم زندگی اجتماعی:

«و منها انا لا نجد فرقة من الفرق و لاملة من الملل بقوا و عاشوا الا بقیّم و رئیس لابد منهم منه فی امرالدین و الدنیا؛ فلم یجز فی حکمته الحکیم ان یترب الخلق مما یعلم انه لابد لهم منه و لا قوام لهم الا به، فیقاتلون به عدوهم و یقسمون به فینهم و یقیم لهم جمعهم و جماعتهم، و یمنع ظالمهم من مظلومهم».

هیچ جمعیتی و ملتی را نمی‌یابیم که بدون سرپرست و زمامدار بتوانند باقی بمانند و به زندگی اجتماعی خود ادامه دهند، زیرا برای دین و دنیای آن ملت وجود چنین شخص لازم و ضروری است و حکمت خداوند ایجاب نمی‌کند که جامعه را در امر ضروری رها کند. با این که می‌داند آنها ناچارند از وجود چنین شخص، و حیات و موجودیت ملت بستگی به وجود او دارد، تا در پرتو رهبری او بتوانند بادشمنان بچنگد و اموال عمومی را عادلانه تقسیم کنند و عبادات اجتماعی چون نماز جمعه و جماعت را برپا دارند و دست ستمگران جامعه را از حریم مظلومان

کوتاه نمایند.

ج - حفظ اصول و فروع دین و مکتب بستگی به وجود امام و رهبر دارد: «و منها انه لم يجعل منهم اماماً قتيماً اميناً حافظاً مستودعاً اندرست الملة و ذهب الدين و غيرت السنة و الاحكام و لزيد فيه المبتدعون و نقص منه الملحدون و شبهوا ذلك على المسلمين، لانا قد وجدنا الخلق منقوصين، محتاجين، غير كاملين، مع اختلافاتهم و اختلاف أهوائهم و تشتت انحاءهم (حالاتهم) فلو لم يجعل لهم قتيماً حافظاً لما جاء به الرسول (ص) لفسدوا على نحو ما بينا و غيرت الشرائع و السنن و الاحكام و الايمان و كان في ذلك فساد الخلق اجمعين» (۳۴)

یعنی اگر برای ملت، امام و رهبری امین قرار ندهد دین و احکام اسلامی به فرسودگی کشیده خواهد شد و سنن الهی تغییر میابد و هرآینه زیاد می کنند در دین بدعت گذاران آنچه را می خواهند و ملحدین و بی دینان مسائل را از دین کم می کنند و در اثر کم و زیاد امر بر مسلمین مشبه گردد و اسلام واقعی را نیابند، زیرا مردم به مسائلی مذهبی نیازمند و محتاج تعلیم و یادگرفتن هستند و از طرفی دارای افکار مختلفی هستند و خواسته ها و هواهای مختلف و حالات گوناگون دارند. پس اگر حافظ و نگهبانی برای اسلام و احکام آن که پیامبر آورده است قرار ندهند مردم فاسد می شوند و هم سنن و احکام الهی و شرایع آسمانی تغییر می یابد که پی آمدش فساد و تباهی همه است. نمونه سوم: امیر المؤمنین علی (ع) پس از کشته شدن عثمان بدست شورشیان می فرماید:

«والواجب في حكم الله و حكم الاسلام على المسلمين بعد ما يموت امامهم او يقتل... ان لا يعملوا عملاً ولا يحدوا حداً ولا يقدموا يداً ولا رجلاً ولا يبدوا بشيء، قبل ان يختاروا لانفسهم اماماً، عفيفاً، عالماً، ورعاً، عارفاً بالقضاء و السنة يجمع امرهم و لا يحكم بينهم و يأخذ للمظلوم من الظالم حقه و يحفظ اطرافهم و يجبي فيهم و يقيم حاجتهم و جمعتهم و يجبي صدقاتهم» (۳۵)

یعنی آنچه در حکم خدا و حکم اسلام بر مسلمانان به هنگام مرگ یا قتل پیشوا و امام واجب است این است که دست به هیچ کاری نزنند دست یا پا را پیش نبرند و به کاری نپردازند مگر آنکه نخست پیشوای پاکدامن، دانشمند، پرهیزگار و آگاه به قضاوت و سنت برای خود انتخاب کنند، تا امر حکومت آنان را سامان دهد و جامعه آنها را اداره کند، در میان آنان قضاوت نماید و حق مظلوم از ظالم بستاند و اطراف آنها را حفظ کند، حج و جمعه آنان را به راه اندازد و مالیات و صدقات را جمع آوری کند.

فصل سوم

عوامل ناامنی

بعد از بحث و بررسی عوامل تأمین کننده امنیت از دیدگاه اسلام نوبت آن رسیده است که عوامل ناامنی را بشناسیم و بعد شیوه ها و طرقی را که اسلام برای مبارزه و ریشه کن کردن آنها در نظر گرفته است، مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

مبحث اول - جرائم

تمام جرائم به نحوی از انحا موجب ناامنی می شود علاوه بر اینکه امنیت افراد معینی را به خطر می اندازد، موجب اختلال امنیت عمومی و اجتماعی نیز می گردد.

جرائم از این نظر که آثار و نتایج زیانبار آنها مستقیماً، و اولاً و بالذات متوجه مصالح و منافع عموم افراد

جامعه و یا افراد معین و بخصوص بشود بر دو دسته تقسیم می‌شود:

۱- جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی - آثار و نتایج زیانبار این نوع از جرایم مستقیماً و اولاً و بالذات متوجه مصالح عالیه مملکت و سازمانهای سیاسی، استقلال و حیات اقتصادی و اعتبارات مملکتی و نهایتاً آرامش، امنیت و آسایش عمومی من حیث المجموع می‌باشد، اگر چه عواقب این قبیل جرایم خواه ناخواه بطور غیر مستقیم منافع خصوصی و شخصی فرد یا افراد معینی را ممکن است به خطر اندازد ولی در واقع هدف مجنی علیه مستقیم مرتکبین جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی، ملت و یا دولت و یا حکومت است.

۲- جرایم بر علیه مصالح و منافع خصوصی و شخصی فرد یا افراد معینی در این قبیل جرایم مانند قتل، سرقت و اتلاف مال غیر و...، تمامیت جسمانی و یا اموال افراد معینی در معرض ضرر و زیان قرار گیرد و اضرار جامعه و مصالح عمومی در درجه دوم اهمیت قرار داشته و جنبه فرعی دارد (۳۷)

روشن است که نوع اول از جرایم مخل نظم و امنیت عمومی می‌باشد، احتیاج به دلیل و برهان ندارد علاوه بر آن ضمناً امنیت فردی و خصوصی افراد جامعه را نیز به مخاطره می‌اندازد، قبل از این که وارد بیان این مطلب بشویم که چگونه نوع دوم از جرایم علاوه بر اخلال امنیت خصوصی افراد، به امنیت عمومی نیز لطمه می‌زند، لازم است که لااقل یک شناخت و تعریف اجمالی از جرایم بر ضد امنیت عمومی داشته باشیم.

گفتار اول

مفهوم جرایم بر ضد امنیت و آسایش عمومی

از نظر سیاسی جرایم بر ضد امنیت عمومی مملکت ممکن است از طریق بیگانه صورت بگیرد و یا عناصر داخلی، به وسیله بیگانه به دو صورت انجام می‌پذیرد:

۱- دخالت مستقیم

۲- دخالت غیر مستقیم.

در مورد دخالت مستقیم در امنیت مملکت که عموماً ناشی از یک عمل نظامی و یا به سخن دیگر عداوت و جنگ است که هدف آن در بیشتر موارد اشغال یک سرزمین یا بخشی از آن برای مدت کوتاه و یا طولانی است.

و... دخالت غیر مستقیم بیگانه علاوه بر این که می‌تواند جنبه نظامی داشته باشد (مانند ارسال اسلحه برای گروه‌های فعال در یک کشور) ممکن است به طرق دیگری هم باشد به عنوان مثال با دادن کمک‌های مالی یا حمایت‌های سیاسی از یک یا چند گروه داخلی، بر ضد امنیت داخلی کشور دست بر اقدامات بزنند، به هر حال هدف دخالت خارجی چه با دخالت مستقیم و چه غیر مستقیم ممکن است برای مقاصد زیر صورت گیرد:

۱- لطمه زدن به استقلال و تمامیت ارضی کشور.

۲- ساقط کردن رژیم حاکم.

۳- ایجاد اخلال در اوضاع و امنیت داخلی مملکت و یا به سخن کوتاه لطمه زدن به منافع و مصالح عمومی یک کشور. جرایم بر ضد امنیت داخلی ممکن است از ناحیه عناصر داخلی عمل شود که ممکن است بدون رابطه با بیگانه صورت گیرد که در این گونه جرایم هدف عناصر و عمال داخلی ممکن است سیاسی و مانند همان اهدافی باشد که به عنوان منافع و مصالح عمومی در فوق ذکر شد و یا این که به کمک و همراهی بیگانه باشد. (۳۸)

۱- تعریف جرایم بر ضد امنیت خارجی مملکت

جرایم بر ضد امنیت خارجی مملکت عبارت از ارتکاب اعمال مجرمانه‌ای از ناحیه فرد یا گروه متشکل

مسلح یا بدون سلاح است که به قصد لطمه زدن به استقلال و تمامیت ارضی مملکت یا ضدیت با حکومت و براندازی می‌باشد که غالباً با توسل بقدرت‌های خارجی و به قصد صدمه زدن به منافع ملی و تغییر نوع حکومت صورت می‌گیرد، مانند قیام مسلحانه علیه مملکت، جاسوسی، توطئه و اسباب چینی با دولت بیگانه، مساعدت و همکاری با دشمن از طرق گوناگون و تسلیم اسرار یا تصمیمات دولتی راجع به دفاع ملی به دشمن و...
خلاصه این که وقتی موجبات صدمه به منافع داخلی یا منافع کشور در خارج از کشور فراهم شود، موضوع جرایم بر ضد امنیت خارجی کشور مطرح می‌گردد.

۲ - تعریف جرایم بر ضد امنیت داخلی مملکت

جرایم بر ضد امنیت داخلی مملکت عبارت از ارتکاب اعمال مجرمانه‌ای است که به قصد برهم زدن امنیت و اختلال در نظم عمومی یا تخریب مراکز دولتی و نظامی، یا خرابکاری در تأسیسات عام المنفعه‌ای که به هزینه دولت ایجاد شده، یا به قصد صدمه زدن به حیات اعضاء قوه مجریه و ضدیت با دولت و ساقط کردن آن صورت گیرد.

قلمرو این قبیل اعمال مجرمانه بر خلاف جرایم بر ضد امنیت خارجی مملکت محدود به داخل مملکت بوده و درون مرزی است و غالباً بدون توسل به قدرت‌های خارجی امنیت داخلی را مورد مخاطره قرار می‌دهد، مانند تحریک مردم به جنگ و کشتار و نهیب، دسته بندی برای اختلال در امنیت پرواز هواپیماها، و وسایل راه آهن سوء قصد به مقامات سیاسی، اختلال و خرابکاری در تأسیسات عمومی و اقتصادی.

ولی باید توجه داشت هرگاه ارتکاب اعمال مجرمانه بر ضد امنیت داخلی مربوط، به هدف لطمه زدن به استقلال و موجودیت مملکت و در نهایت براندازی و واژگون کردن حکومت صورت گیرد، در عداد جرایم بر ضد امنیت خارجی مملکت محسوب خواهد شد (۳۹)

۳ - تعریف جرایم بر ضد آسایش عمومی

منظور از آسایش عمومی فراهم بودن اوضاع و احوالی است که در پناه آن فعالیت‌های اقتصادی، بازرگانی، صنعتی، فرهنگی و اجتماعی امکان پذیر باشد. آرامش خاطر و امکانات یک زندگی سالم و مرفه برای مردم تأمین گردد (۴۰) جرایمی از قبیل: سکه سازی، و جعل و تزویر، محو یا شکستن مهر، سرقت نوشتجات از اماکن دولتی فرار محبوسین قانونی، اخفاء مقصرین، غصب عناوین و مشاغل و تخریب ایشیه و آثار و اموال دولتی، گرانفروشی، قاچاق ارز و احتکار و تقلب در کسب و معاملات و... که همگی موجبات اختلال در نظم و آسایش عمومی را فراهم می‌نمایند، از جمله جرایم بر ضد آسایش عمومی محسوب می‌گردد.

به علاوه آسایش عمومی وقتی تأمین می‌گردد که مأمورین اجرای قوانین و کارمندان دولت وظایف محوله خود را به خوبی انجام دهند و از حدود قانون و عدل و انصاف خارج نشده و با بی نظری و ایمان و علاقه به وظایف خود عمل کنند، لذا تجاوز مأمورین دولتی از حدود مأموریت خود و امتناع یا تقصیرات آنها از وظایف قانونی به مناسبت شغل و مقام و پایه و... از جمله این نوع از جرایم می‌باشد.

گفتار دوم - آسیب سایر جرائم بر حقوق عمومی

سایر جرایم که بر علیه مصالح و منافع خصوصی و شخصی فرد یا افراد معینی صورت می‌گیرد، به حقوق جمعی نیز آسیب می‌رساند این نوع از جرایم علاوه بر این که به افراد بخصوص که این جرایم مستقیماً در حق آنها

اعمال شده و متوجه آنها بوده ضرر و آسیب می‌رساند، به جامعه و مصالح جمعی نیز زیان و آسیب وارد می‌کند، تمامی جرایم و جنایات از این قبیل‌اند و چنین خاصیتی دارد، هم دارای حیثیت خصوصی است و هم دارای حیثیت عمومی، از نظر حیثیت خصوصی حقوق خصوصی افراد معینی را پایمال می‌کند و از نظر حیثیت عمومی حقوق جامعه را لگد کوب می‌نماید، نمی‌توان جرمی را پیدا کرد که دارای این حیثیت عمومی نباشد (۴۱)

جناب آقای دکتر علیرضا فیض بعد از آنکه جرم را به جرم ضد اجتماع و جرم ضد فرد تقسیم می‌کند، می‌گوید:

«در واقع هر جرمی با مصالح جامعه برخورد دارد، سرانجام مصالح فرد را نیز مورد تعرض و هجوم قرار می‌دهد و هر جرمی که مستقیماً به مصلحت‌های فرد زیان می‌رساند سرانجام برای جامعه نیز زیان بخش است»

از این رو یکی از فقهای اسلام گفته است: «هیچ حقی از مردم نیست که خدای تعالی را در آن حقی نباشد و هیچ حقی از خدای تعالی نیست که در کنار آن حق مردم دیده نشود» (۴۲)

دلیل اینکه این نوع از جرایم حقوق عمومی را پایمال می‌کند این است که حقوق دانان فرموده‌اند: جرایم به نظم عمومی لطمه می‌زند، و قواعد نظم عمومی نوعاً برای حفظ امنیت و تأمین آسایش عمومی به بهداشت عمومی و رعایت اخلاق حسنه است.

۱ - جرایم بر ضد اخلاق حسنه است

در این که جرایم بر ضد اخلاق حسنه و ارزشهای انسانی می‌باشد و آنها را پایمال می‌کند، جای شک و شبهه‌ای نیست، چون درست نقطه مقابل و ضد آنها می‌باشد. به همین خاطر وقتی جرمی در جامعه انجام می‌شود احساسات همه افراد جریحه دار می‌گردد، انزجار و تنفر عموم مردم برانگیخته می‌شود و همه ناراحت و خمشگین می‌گردد، همه افراد، مجرم را ملامت و محکوم می‌کنند و مستحق کیفر و مجازات می‌دانند، اگر دستگاه قضایی به هر علتی که باشد مجرم را به سزای اعمالش نرساند و عدالت را در حق او اجرا نکند همه مردم دستگاه قضایی را محکوم و ملامت می‌کند با اینکه مجرم فقط به فرد و یا افراد معینی ضرر و زیان رسانده است.

۱ - این نوع از جرایم مغل امنیت عمومی نیز می‌باشد به دلایل زیر:

الف - انسان موجود اجتماعی است مجبور است که در جمع زندگی کند، در زندگی تجمعی همبستگی و وحدت حکمفرما است کارهای خوب نیکوکاران در سعادت دیگران مؤثر است و کارهای بد بدکاران و مجرمان نیز در شقاوت و بدبختی دیگران تأثیر دارد، اصولاً افراد جامعه همانند اعضاء و جوارح یک پیکرند، همانطوریکه لطمه و آسیبی به عضوی از اعضاء یک پیکر، موجب اختلال و زوال سلامتی سایر اعضاء می‌گردد، ضرر و آسیب به یک فردی از افراد اجتماعی نیز باعث اضرار و زیان کل جامعه و اختلال نظم عمومی می‌شود.

پیامبر اکرم (ص) در ضمن مثل بسیار رسا و زیبا این مطلب را که انسان مجرم و گناهکار به کل افراد جامعه ضرر و آسیب وارد می‌کند، بیان نموده است که:

«یک فرد گناهکار» که قطعاً شامل مجرمان جنایت کاران نیز می‌گردد» در میان مردم همانند کسی است که با جمعی سوار کشتی شود به هنگامیکه به وسط دریا قرار گیرد، تبری برداشته و به سوراخ کردن موضعی که در آن نشسته است بپردازد و هرگاه به او اعتراض کنند، در جواب بگوید: من در سهم خود تصرف می‌کنم! اگر دیگران او را از این عمل خطرناک بازدارند طولی نمی‌کشد که آب دریا به داخل کشتی نفوذ کرده و یکباره همگی در دریا غرق می‌شوند» (۴۳)

بنابر این همه افراد اجتماع سرنوشت مشترکی دارند هر «ضرر فردی» امکان این را دارد که به صورت «یک زیان جمعی» در آید، به همین علت است که خداوند امر به معروف و نهی از منکر را بر همه افراد جامعه واجب کرده است تا محیط جامعه آلوده به جرم و گناه نشود، عقل و منطق هم همین را حکم می‌کند (۴۴)

ب - دیگر اینکه انسان مجرم و تباهاکار مخصوصاً مجرمان و تباهاکاران حرفه‌ای پای بند به اصول و ارزشهای اخلاقی و انسانی نیستند، نور وجدان و عاطفه انسانی در وجود آنها ضعیف و کم رنگ شده‌اند، درخشش و نور افشانی خود را از دست داده‌اند، لذا هر وقت فرصت و قدرت لازم را پیدا کنند بدون کدام مانع انسان‌های بی‌گناه دیگری را نیز طعمه اعمال مجرمانه‌شان می‌کنند و در نتیجه امنیت عمومی و اجتماعی جامعه را به خطر می‌اندازد چون این آمادگی ارتکاب جرم و جنایت و تعدی و تجاوز به حقوق دیگران همواره در وجود آنها می‌باشد.

همین علت است که افراد جامعه حتی آنهایی که تا به حال از گزند مجرمان مصون مانده‌اند، نیز از افراد شرور و جنایت کار می‌توسند، جان، مال، ناموس و حقوق شان را در معرض تهدید و خطر آنها می‌دانند. علاوه بر عدم پای بندی به اخلاق و ارزشهای انسانی، خود ارتکاب جرم و گناه نیز انسان مجرم و شرور را وادار می‌کند که بار دیگر به این کار زشت تن در دهد، چون جرایم و گناهان سرچشمه یکدیگر و علت و معلول یکدیگرند به این معنی وقتی انسان گناهی را و لو اینکه کوچک باشد مرتکب شد اگر توبه نکند این سبب می‌شود که او دست به ارتکاب گناهان و جرایم بزرگتر و عظیم‌تر می‌زند، این مطلب به خوبی از آیات و روایات استفاده می‌شود که به نمونه‌های از آنها اشاره می‌شود:

نمونه اول: ثم کان عاقبة الذین اساءوا السوء ان کذبوا بايات الله وکانوا بها يستهزؤن (۴۵)

یعنی سپس سرانجام کسانی که اعمال بد انجام دادند به جای رسیدن به آیات خدا را تکذیب کردند و از آن بدتر به استهزاء و مسخره آن برخاستند.

آری گناه و آلودگی هم چون بیماری خوره به جان انسان می‌افتد و روح ایمان را می‌خورد و از بین می‌برد و کار به جای می‌رسد که سر از تکذیب آیات الهی در می‌آورد و از آنهم فراتر می‌رود و او را به استهزاء و مسخره پیامبران و آیات الهی وا می‌دارد، بمرحله‌ای می‌رسد که دیگر هیچ وعظ و اندرز و اندازی مؤثر نیست و جز تازیانه عذاب دردناک الهی راهی باقی نمی‌ماند. یک نگاه به صفحات تاریخ زندگی بسیاری از یاعیان و جانیان نشان می‌دهد که آنها در آغاز چنین نبودند حداقل نور ضعیفی از ایمان در قلب آنها می‌تابید، ولی ارتکاب گناهان پی در پی، سبب شد که روز به روز از ایمان و تقوا فاصله بگیرند و سرانجام به آخرین مرحله کفر میرسند.

در خطبه معروف حضرت زینب شیر زن کربلا(ع) که در شام در مقابل یزید ایراد فرمود این آیه با همان برداشتی که در بالا گفتیم آمده است، زیرا آن حضرت هنگامی که دید یزید با گفتن کلمات کفر آمیز و اشعار معروف «لعبت هاشم بالملک...» که بیان گر عدم ایمان او به اساس اسلام بود همه چیز را به مسخره گرفته، و بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر(ص) چنین فرمود:

« صدق الله کذلك ثم کان عاقبة الذین اساء...» یعنی اگر تو امروز با این اشعار کفر آمیز اسلام و ایمان را انکار می‌کنی و به نیاکان مشرکت که در جنگ بدر به دست مسلمانان کشته شدند، می‌گویی ای کاش بودید و انتقام گیری مرا از خاندان بنی هاشم می‌دیدید، جای تعجبی نیست این همان چیزی است که خدا فرموده که مجرمان سرانجام آیات مرا تکذیب می‌کنند. (۴۶)

نمونه دوم - «ان الذین تولوا منک يوم التقى الجمعان انما التزامهم الشيطان ببعض ما کسبوا ولقد عفا الله عنهم ان الله غفور حلیم» یعنی آنهایی که در روز، رو برو شدن دو جمعیت یکدیگر (روز جنگ احد) فرار کردند شیطان آنها را بر اثر پاره‌ای از گناهان که قبلاً مرتکب شده بودند به لغزش انداخت و خداوند آنها را بخشید خداوند آمرزنده و حلیم است.

این آیه که ناظر به حوادث جنگ احد است حقیقتی را برای مسلمانان بازگو می‌کند و آن این که لغزش‌هایی

که بر اثر وسوسه‌های شیطانی به انسان دست می‌دهد و او را به گناهی می‌کشاند، نتیجه زمینه‌های نامناسب روحی است که بر اثر گناهان پیشین در انسان فراهم شده و هر یک راه را برای دیگری هموار ساخته و ارتکاب یک گناه انسان را به گناه دیگر سوق می‌دهد و گرنه وسوسه‌های شیطانی در دل‌های پاک که آثار گناهان سابق در آن نیست اثری در آن نمی‌گذارد (۴۷)

به گفته قرآن حتی کار به جای می‌رسد که اعمال زشت مجرمان و گناهکاران در نظرشان زیبا جلوه می‌کنند مجرمان و گناهکاران در آغاز کار طبق وجدان و فطرت پاک انسانی زشتی و قبیح اعمالشان را درک می‌کنند اما هنگامی که به اعمال مجرمانه و خلاف کاری‌شان ادامه دادند فروغ وجدان و فطرت پاک کم رنگ و کم رنگ تر می‌شود و در نتیجه از قبح و زشتی گناه در نظرشان کاسته می‌شود.

هر گاه باز هم ادامه دهند از این فراتر می‌رود، کار به جای می‌رسد که کم کم اعمال زشت و مجرمانه در نظر آنها زیبا، و زیبا و عمل صالح زشت جلوه می‌کنند چنانکه قرآن می‌گوید زین سوء اعمالهم (۴۸) یعنی اعمال زشت در نظرشان زینت داده شد.

گاهی تزئین اعمال زشت به شیطان نسبت داده شده است (۴۹) مانند این آیه: فزین لهم الشیطان اعمالهم (۳) خیلی واضح و روشن است کسانی که اعمال زشت و مجرمانه در نظرشان نه تنها قبیح و زشت نباشند بلکه خوب و زیبا باشد، از ارتکاب جرم و گناه و جنایت ابایی ندارند بلکه آن را شغل و حرفه خود قرار خواهند داد احتیاج به گفتن ندارد که چنین کسانی دشمن امنیت عمومی جامعه خواهند بود.

ج - مجرمان و گناهکاران موجب تشویق دیگران به ارتکاب جرم و گناه می‌شوند

دلیل سومش این است که فرد مجرم و گناهکار از دو جهت موجب تشویق دیگران به ارتکاب جرم و گناه می‌شود (مخصوصاً اگر مجرمان مجازات نشوند و بتوانند از چنگال عدالت فرار کنند)

جهت اول - یکی اینکه عظمت جرم و گناه را خورد می‌کند و آن را در نظر مردم کوچک و امر عادی جلوه می‌دهد. عظمت ۸ جرم و گناه در نظر مردم و حفظ ظاهر جامعه از آلودگیها خود سد بزرگی در برابر فساد و جرایم می‌باشد مثلاً در جوامعی که قتل و تجاوز به عنف صورت نگرفته باشد و یا بطور خیلی قلیل و نادری واقع شده باشد، ارتکاب این دو جرم در نظر مردم بسیار بزرگ و عظیم جلوه می‌کند و همه از ارتکاب آن وحشت دارند، باید این عظمت و بزرگی جرم و گناه و این سد بزرگ حفظ بشود تا افراد جامعه مرتکب جرم و گناه نشوند، اما مجرمین این سد را می‌شکنند جرم و گناه را در نظر مردم کوچک می‌کنند و آلودگی به آن را ساده جلوه می‌دهند تا جای که ارتکاب آن یک امر عادی می‌شود.

جهت دوم - دیگر این که الگوهای فاسد و مفسدی می‌شوند، افرادی که زمینه و آمادگی ارتکاب جرم و گناه را دارند به آنها اقتداء می‌کنند و جامعه را به فساد و تباهی می‌کشاند در هر جامعه‌ای که تعداد افراد مجرم و گناهکار بیشتر باشد، روز به روز بر تعداد مجرمین و مفسدین افزوده می‌شود، علت عمده‌اش هم این است که عده‌ای مجرمین و گناهکاران را در زندگی‌شان الگو قرار می‌دهند به صفوف آنها می‌پیوندند و خود افراد شرور و جنایت پیشه هم تلاش می‌کنند که یاران و همکاران بیشتری را پیدا کنند تا بر قدرت و نیروی‌شان افزوده شود.

با توجه به دلایل فوق بطور مستدل و منطقی روشن شد که مجرم و جنایتکار علاوه بر این که امنیت فردی را به خطر می‌اندازد و سلب می‌کند منحل امنیت عمومی و نظم اجتماعی نیز می‌باشد، علاوه بر این که حقوق فردی را پایمال می‌کند، حقوق عمومی را نیز لگد کوب می‌نماید به همین جهت همه افراد جامعه حتی آنهایی که از آسیب مجرمان در امان مانده‌اند نیز از آنها می‌ترسند هستی، حقوق و ناموس‌شان را در معرض خطر آنها احساس می‌کنند.

بنا بر این جرم پدیده ضد اجتماعی است در واقع مجرمین با جامعه در جنگ و ستیزاند به همین جهت حقوق دانان می‌گویند که هدف اصلی و اساسی از رسیدگی به جرایم حفظ نظم، امنیت و آسایش و جبران ضرر و زیان

حقوق عمومی می‌باشد اما رسیدگی و جبران ضرر و زیان مجنی علیه یک هدف تبعی و فرعی می‌باشد (۵۰) این مطلب که جرم پدیده ضد اجتماعی و مخل امنیت عمومی می‌باشد و مجرم حقوق عمومی را پایمال می‌کند، قبل از این که با فرد در جنگ و ستیز باشد با جامعه در جنگ و ستیز است، به خوبی از آیه زیر هم استفاده می‌شود که در واقع دلیل دیگری است بر اینکه جرم و جنایت امنیت عمومی را نیز مختل می‌کند.

«من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمعياً و من احياها فکانما احيا الناس جمعياً» (۵۱)

یعنی هرکس انسان را بدون ارتکاب قتل و بدون فساد در روی زمین به قتل برساند، چنان است که گویی همه انسانها را کشته است و کسی که انسان را از مرگ نجات دهد که گویا همه انسانها را زنده کرده است از این آیه شریفه که قتل یک نفر را مساوی با قتل همه انسانها دانسته است، به روشنی استفاده می‌شود که ضرر و زیان ناشی از قتل منحصر به مقتول و خانواده او نمی‌شود بلکه به خاطر اختلال در نظم عمومی و ایجاد جو وحشت و ترس به جامعه نیز سرایت می‌کند، طبق این معنا ضمناً پاسخ این سؤال نیز روشن می‌شود که چگونه قتل یک نفر مساوی با قتل همه انسانها و نجات یک نفر مساوی با نجات همه انسانها می‌باشد.

در تفسیر نمونه در پاسخ سؤال مذکور بیان جالبی دارد که استفاده فوق از این آیه را تأیید می‌کند و آن

اینست:

«اولاً کسی که دست به خون انسان بی‌گناهی می‌آلاید در حقیقت چنین آمادگی را دارد که انسانهای بی‌گناه دیگری را که با آن مقتول از نظر انسانی و بی‌گناهی برابرنند، مورد حمله قرار دهد و به قتل برساند او در حقیقت یک قاتل است و طعمه او انسان بی‌گناه، و می‌دانیم تفاوتی در میان انسانهای بی‌گناه از این نظر نیست، هم چنین کسی که به خاطر نوع دوستی و عاطفه انسانی دیگری را از مرگ نجات می‌بخشد این آمادگی را دارد که این برنامه انسانی را در مورد هر بشر دیگری انجام دهد او علاقه مند به نجات انسانهای بی‌گناه است و از این نظر بر آن دو این انسان و آن انسان تفاوت نمی‌کند و با توجه به این که قرآن می‌گوید «فکانما...» استفاده می‌شود که مرگ و حیات یک نفر اگر چه مساوی با مرگ و حیات اجتماعی نیست، اما شباهتی با آن دارد. ثانیاً - جامعه انسانی در حقیقت یک واحد بیش نیست و افراد آن همانند اعضای یک پیکرنند، هر لطمه‌ای به عضوی از اعضاء این پیکر برسد اثر آن کم و بیش در سایر اعضا آشکار می‌گردد زیرا یک جامعه بزرگ از افرادی تشکیل شده و فقدان یک فرد خواه ناخواه ضربه به همه جامعه بزرگ انسانی است فقدان او سبب می‌شود که به تناسب شعاع تأثیر و جودش در اجتماع محلی برای او خالی بماند و زبانی از این وهگدر دامن همه را بگیرد، هم چنین احیای یک نفس سبب احیای سایر اعضاء این پیکر است، زیرا هرکسی به اندازه وجود خود در ساختمان بزرگ مجتمع انسانی و رفع نیامندی‌های آن، اثر دارد بعضی بیشتر، بعضی کمتر» (۵۲)

براساس این بیان این ویژگی اختصاص به جرم قتل ندارد بلکه همه جرایم اینطورند و در آیه شریفه که این خصوصیت فقط برای جرم قتل ذکر شده به خاطر آن است که کشتن انسان بی‌گناه آنهم به صورت عمدی یکی از بزرگترین جرمها و جنایتها می‌باشد و گرنه همه جرایم این ویژگی را دارد.

مبحث دوم - تجاوز و ترورسیم

در میان جرایم دو جرم مهم وجود دارد که بیش از سایر جرایم در نا امنی یک جامعه تأثیر دارد لذا حقش این است که هر کدام از این دو مستقلاً مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار گیرد، این دو جرم عبارتند از: تجاوز و

تروریسم که به ترتیب مورد بررسی قرار می‌گیرد.

گفتار اول - تجاوز

۱ - تجاوز

تعریف تجاوز: به هر حال یک تعریف جامع و مانع که مورد قبول همه باشد از تجاوز ارائه داده نشده، ولی از باب توضیح مفهوم لغوی و شرح الاسمی آن می‌توان گفت که: در مفهوم تجاوز «توسل به زور» به منظور پایمال کردن حق دیگران و تعرض و تهاجم به حقوق آنان نهفته است، حقوق دیگران هم دارای ابعاد وسیعی است که شامل حقوق خصوصی و عمومی، حق حیات، حق مالی و حق آزادی و... می‌شود.

استاد عمید زنجانی در این باره می‌گوید:

«هر نوع زیر پا گذاشتن حق، تجاوز است و این حق می‌تواند فردی، اجتماعی و بین‌المللی باشد نقض حقوق شناخته شده ملتها تجاوز به آنها می‌باشد و این حقوق می‌تواند از هر مقوله‌ای باشد و بارزترین آن تجاوز به حق حاکمیت، استقلال و تمامیت ارضی کشورهای است که از این حقوق برخوردار می‌باشد.»

بنابراین تجاوز اشکال و صورت‌های مختلفی دارد، گاهی یک فرد به حقوق دیگران تجاوز می‌کند و گاهی یک جمع یک گروه و یک کشور، موضوع و چیز مورد تجاوز می‌تواند حیات، جان، مال، ناموس، سرزمین، حق حاکمیت، حقوق و آزادی‌های مشروع انسان باشد.

به همین جهت تجاوز دایره وسیع و گسترده‌ای دارد علاوه به تجاوز بر تمامیت ارضی و حق حاکمیت یک کشور شامل اکثر جرایم دیگر نیز می‌شود مانند:

۱ - جرایم علیه اشخاص، اعم از جرایم علیه تمامیت جسمانی اشخاص و علیه شخصیت معنوی، حیثیت و آزادی تن و روان او.

۲ - جرایم علیه اموال

۳ - جرایم علیه مصالح عمومی جامعه

۴ - جرایم علیه امنیت اعم از امنیت داخلی و خارجی و... چون همه اینها نوعی تجاوز محسوب می‌شوند.

رتال جامع علوم انسانی

۲ - تجاوز از نظر قرآن و روایات

با توجه به این که تجاوز باعث پایمال شدن حقوق و از بین بردن امنیت و آرامش و ضررها و زیان‌های جبران ناپذیری می‌گردد، در قرآن و کلمات معصومین آیات و روایات زیادی درباره منع از تجاوز و مذمت و نکوهش آن و حد و حدود مقابله به مثل با آن وارد شده است از جمله:

الف: تجاوز از نظر اسلام شایسته انسان نیست بلکه یک خصلت حیوانی است که از غرایز سرکش حیوانات درنده سرچشمه می‌گیرد علی (ع) در این باره می‌گوید: «وَأَنَّ السَّبَاعَ هُمُّهَا الْعَدْوَانُ عَلَيَّ غَيْرَهَا» (۵۳) یعنی: درنده‌گان بیشترین توجه‌شان آن است که به دیگران تجاوز نمایند، لذا هر کدامشان که زور و قدرت بیشتری دارد دیگران را طعمه خودش می‌کند، در یک کلام در بین حیوانات قانون زور و قدرت حاکم است در جامعه انسانی انسانیت انسان ایجاب می‌کند که به اصول و مقررات و ارزشهای انسانی پای‌بند باشند و آنها را مورد تجاوز و تعدی قرار ندهند و الا با درندگان و وحشیان فرتی نخواهند داشت بلکه پست تر و گمراه‌تر از آن خواهد شد.

ب - اسلام پیروی خودش را از تعدی و تجاوز نهی کرده است: «لَا يَجْرِمُنْ سَنَنَانُ قَوْمٍ أَنْ صَدَّقْتُمْ عَنْ

المسجد الحرام «ان تعتدوا» و تعاونوا على البر والتقوى ولا تعاونوا على الاثم والعدوان» (۵۴)
 یعنی: خصومت با جمعیتی که شما را از آمدن به مسجد الحرام (در سال حدیبه) مانع شدند نباید شما را
 وادار به تعدی و تجاوز کند و (همواره) در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید و (هرگز) در راه گناه و تعدی
 همکاری ننمائید وقتی تجاوز بر بت پرستانی که نگذاشتند مسلمانان زیارت خانه خدا را به جا بیاورند، جایز نباشد
 بر انسانهای بی گناه به طریق اولی جایز نیست.

ج - حتی در مقابله به مثل که یک حق طبیعی فطری و انسانی می باشد از تعدی و تجاوز منع کرده است «و
 قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لاتعتدوا ان الله لایحب المعتدین» (۵۵) در راه خدا با کسانی که با شما
 می جنگند نبرد کنید و از حد تجاوز نکنید که خداوند تجاوز کاران را دوست ندارد. بنابراین کشتن غیر نظامیان افراد
 مجروح و اسیر و حیوانات و استفاده از سلاحهای شیمیایی قطع درختان ویران کردن شهرها و خانه ها پسر کردن
 قنات ها و عدم رعایت اصول اخلاقی و انسانی و... جایز نیست.

د: به پیروان خودش فقط به اندازه تجاوز دشمن اجازه مقابله به مثل داده است: «فمن اعتدی علیکم
 فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم و اتقوا الله و اعلموا ان الله مع المتقین» (۵۶) هر کس به شما تجاوز کرد به
 مانند آن به او تعدی کنید و از خدا بپرهیزید (زیاده روی ننمائید) و بدانید که خدا با پرهیزگاران است.

ه - علی (ع) بعضی از مصادیق تجاوز را بازگو می کند و سربازان خودش از دست زدن به آن منع می نماید:
 «فاذا كانت الهزيمة باذن الله فلا تقتلوا مدبراً ولا تصیبوا معوراً ولا تجهزوا علی جریح ولا تهیجوا النساء و ان
 شتمن اعراضکم و امرانکم» (۵۷) یعنی هنگامی که با یاری پروردگار لشکر دشمن را شکست دادید کسانی را که
 فرار می کنند نکشید، مجروحان را به قتل نرسانید، آزار و ناراحتی زنان را فراهم نسازید هر چند بزرگان شما را دشنام
 دهند و به شما ناسزا گویند.

و - علی (ع) همواره سربازانش را از آغاز به جنگ نهی می کردند: «لاتقاتلواهم حتی یبدؤکم فانکم بحمد
 الله علی حجة و ترککم ایاهم حجة اخرى لکم» یعنی به آنها حمله نکنید تا آنها حمله کنند، زیرا شما پیرو حق
 هستید و به آنها صحبت دارید و آغاز به جنگ نکردن خود دلیل دیگری بر حقانیت شما است.

ز - متجاوزین از حدود الهی ظالم اند: من یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون یعنی هر کس از حدود الهی
 تجاوز کند ستمگر است. من یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه هر کس از حدود الهی تجاوز کند به خودش ظلم کرده
 است.

ح - خداوند عذاب متجاوزان را دخول در آتش و عذاب شدید و دردناک قرار داده است من اعتدی بعد ذلك
 فلا عذاب الیم یعنی بعد از برنامه عقد و گرفتن خونبها از قاتل، حتی تعدی (یعنی قصاص) را ندارد و الا عذاب
 دردناکی در انتظار او است. و من یعصی الله و رسوله و یتعد حدوده یدخله ناراً خالداً فیها وله عذاب مهین آن
 کسی که نافرمانی خدا و پیامبرش کند و از مرزهای او (قوانین و احکام او) تجاوز نماید او را در آتش وارد می کند که
 جاویدانه در آن خواهد ماند و برای او مجازات توهین آمیزی است.

گفتار دوم

تروریسم

دومین جرمی که نقش و تأثیر عمده ای در ایجاد ناامنی و عدم ثبات یک جامعه دارد، عبارت از تروریسم
 می باشد که به طور مختصر و گذرا مطالبی چندی در این زمینه مورد بررسی قرار می گیرد.

۱ - سوء استفاده استکبار جهانی از واژه تروریسم

تروریسم یکی از مهم ترین مشکلات و معضلات جامعه بین المللی می باشد و مردم جهان در این طریق

ضربه‌ها و زیان‌های جبران‌ناپذیری خورده است، شاید نتوان جرمی را در سطح بین‌المللی پیدا کرد که مرتکبین آن این همه مورد هجوم آماج و ضربات تبلیغاتی قرار گرفته باشد و از نظر ملت‌ها منظور و محکوم واقع شده باشد، لذا امروز واژه‌های «ترور، تروریست و تروریسم» یکی از منفورترین واژه‌های جهان، در نظر ملت‌ها می‌باشد، شاید نتوان کسی را در جهان پیدا کرد مگر این که عمل تروریستی را محکوم کند و نفرت و انزجار خود را از عاملین آن اعلام بدارد.

به همین علت امروز استکبار جهانی مخصوصاً غربی‌ها، برای بد نام کردن و رسوا کردن دشمنان‌شان در سطح بین‌المللی برای این که افکار عمومی جهان را بر علیه آنها بشورانند و تحریک کنند و آنها را در معرض تنفر و انزجار ملت‌ها قرار دهند به آنها پرچسپ «تروریسم و حامی تروریسم» می‌زنند.

در واقع واژه «تروریسم» گلوله سلاح تبلیغاتی غرب واقع شده که بدان دشمنان خود را هدف قرار می‌دهد، البته این اولین بار نیست که غربی‌ها چنین استفاده‌ای می‌کنند بلکه آنها همیشه از واژه‌های مهم و محبوب از قبیل: حقوق بشر، دموکراسی، آزادی و... برای فریب افکار عمومی سوء استفاده می‌کنند و از واژه‌های مهم و منفور برای کوبیدن مجاهدان و آزادی خواهان، بهره برداری می‌نمایند.

امروز واژه تروریسم به عنوان یک وسیله سرکوب علیه استقلال طلبی‌ها، نفی وابستگی‌ها و محرومیت‌ها، ایستادگی و مقاومت در برابر زورگویی ابر قدرت و قیام‌های مردمی در برابر دیکتاتوری رژیم‌های وابسته، به کار گرفته شده و در عین حال پوشش است برای استار شیوه‌های تهدید و ارعابی که ابر قدرت‌ها به منظور پیش برد سیاست‌های سلطه گرانه و تجاوزکارانه خود در جهان بوجود آورده‌اند.

امروز تروریسم به اعمال خشونت‌باری اطلاق می‌شود که ملت‌های ستمدیده در جهت رهایی و به دست آوردن حقوق پایمال شده خود، به دلیل بسته شدن همه راه‌های نتیجه بخش دیگر مرتکب می‌شوند. (۵۸)

بی شک تبلیغات گسترده جهانی در زمینه بزرگ جلوه دادن خطرات ناشی از اعمال خشونت آمیز ملت‌های محروم و در حال رهایی، خود نوعی سرکوب جنبش‌های رهایی بخش و ریشه کن نمودن حرکت‌های ضد استکباری و تحمیل سیاست تسلیم و تحکیم رشته‌های وابستگی و اسارت است.

ولی حقیقتی که در این میان مناققانه پایمال می‌شود این است که تمامی اعمالی که امروز به عنوان عملیات تروریست نامیده می‌شود، در برابر وسایل تهدید و ارعابی که ابر قدرت‌ها در جهان بوجود آورده‌اند و اعمال خشونت‌ها روی ملت‌های در حال رهایی یکی از بازتاب‌های آن می‌باشد چون قطره‌ای است در برابر سیل بنیان کن و سفیر گلوله‌ای در مقایسه با انفجار بمب‌های مهیب هسته‌ای.

ابرقدرت‌ها بویژه استکبار آمریکایی در موج عظیم تبلیغاتی خود علیه تروریسم هیچ گاه به ریشه‌های آن اشاره نمی‌کنند، در حالیکه مبارزه با تروریسم باید از طریق ریشه کن کردن عوامل و از میان بردن کلیه بی‌عدالتی‌ها و زورگویی‌ها، انجام گیرد تا فریادها در گلوها شکسته نشود و محرومان در بند به خشونت دست نیازند.

وقتی جو ارعاب و تهدید، هر نوع امکان دست رسی به احقاق حق مسالمت آمیز را از محرومان ستم کشیده می‌گیرد و زندگی را در همه ابعادش بر آنها تنگ می‌کند و جز تسلیم یا مبارزه و مرگ راهی به روی آنها باز نمی‌گذارد، چه انتظاری می‌توان داشت؟ مگر ابرقدرتها برای حفظ منافع به اصطلاح ملی و پیشبرد سیاست‌های تجاوزکارانه خود راهی جز خشونت و ایجاد جو تهدید و ارعاب برگزیده‌اند؟

باید عواملی که در پشت سر شیوه‌های تهدید و ارعاب و اعمال خشونت‌باری که امروز برخی از ملت‌ها آن را تنها راه نجات خود یافته‌اند، قرار گرفته، باز شناسی شود، و منشاء این همه ناامیدی‌ها و ناکامی‌ها و سرخورده‌گی‌ها و افسردگی‌های وجدانهای جریحه‌دار شده و انسانهای تحقیر شده را که موجب چنین فداکاری‌ها و از جان گذشتگی‌ها و صحنه‌های ایثار می‌گردد، بررسی و مورد مطالعه قرار دارد. (۵۹)

۲- ضرورت تعریف تروریسم

با توجه به این سوء استفاده لازم و ضروری می‌باشد که بطور واقع‌بینانه و بی‌طرفانه تروریسم تعریف گردد و ماهیت واقعی آن مشخص گردد تا روشن بشود که بر چه کسی و یا کسانی منطبق می‌گردد و مصداق واقعی آن چه کسانی می‌باشد. آیا تروریسم واقعی مظلومان و آزادی خواهان هستند که تجاوزات و عملیات هولناک سازمان یافته تروریستی استکبار جهانی و عمالشان آنها را مجبور کرده‌اند که صرفاً برای دفاع از خودشان متوسل به عملیات خشونت باری بشوند؟ یا تروریسم واقعی و حامی و رهبری کننده آن استکبار غرب و عمال آنها می‌باشد؟

این مسلم است که صرف خشونت آمیز بودن عملی ترور محسوب نمی‌شود چون ممکن است که عمل مزبور به خاطر دفاع مشروع صورت گرفته باشد و هیچ عاقلی حاضر نمی‌شود که دفاع مشروع را ترور قلمداد کند، پس معیار و میزان ترور، خشونت‌بار بودن عمل نیست. برای شناخت و تعریف تروریسم لازم است که در ابتداء مشخصات و ویژگی‌های تروریسم شناخته شود، تا بتوان یک تعریف درست و صحیحی از آن ارائه داد.

۳- مشخصات و ویژگی‌های تروریسم

الف: هدف و انگیزه تروریسم، سیاسی، نامشروع و غیر قانونی می‌باشد، نه هدف اقتصادی و نظامی و... مثل سرنگون یک حکومت قانونی مردمی، یا سهم شدن و شریک شدن در قدرت و حکومت، کسب امتیازات سیاسی، تعدیل و تغییر سیاست‌های داخلی و خارجی کشور، کسب هویت سیاسی و شناسایی سیاسی و...

ب- برای نیل به این اهداف سیاسی از ایجاد رعب و وحشت، اختناق و سلب امنیت به عنوان وسیله استفاده می‌کند مثلاً با تکرار عملیات تروریستی چون کشتن مردم بی‌گناه، بمب گذاری در مجامع عمومی، از بین بردن امکانات رفاهی، دولتی، کشتن افراد مهم و عناصر برجسته دولتی و دیپلماتها، آدم ربایی و هواپیما ربایی و... جو وحشت و ارباب را در بین مردم پدید می‌آورد و ناامنی شدید را ایجاد می‌نماید، تا در نتیجه حکومت مستحکم و قانونی را در نظر مردم ضعیف و ناتوان جلوه دهند و در اذهان این سؤال را خلق کند، که این چه حکومتی است که نمی‌تواند امنیت مقامات برجسته خود و مردمش را حفظ نماید و با این وسیله مردم را نسبت به حکومت بدبین سازد و یا با کشتن و سلب امنیت مردم بی‌گناه آنها را وادار کند که همکاری و پشتیبانی‌شان را از حکومت قطع نمایند و... این طریق به تدریج پایه‌های آن را سست و متزلزل نموده و زمینه به قدرت رسیدن خودشان و یا سهم شدن در قدر را مهیا سازد در واقع تروریست‌ها می‌خواهند با ایجاد ناامنی حاکمیت حکومت را در اذهان مردم زیر سؤال ببرند و آن را خدشه‌دار سازند.

بنابراین ایجاد رعب، وحشت، اختناق و سلب امنیت و کشتن فرد یا گروه از مردم، وسیله‌ای برای نیل به اهداف سیاسی می‌باشد، نه هدف تروریسم، از سوی ابزار ترور عبارتست از «سلاح» اعم از سرد و گرم، هواپیما ربایی و یا آدم ربایی و غیره...

در این جهت بهتر آن است که دو هدف برای تروریسم در نظر گرفته شود.

۱- هدف تاکتیکی

۲- هدف غایی

هدف تاکتیکی همان به وجود آوردن محیط رعب و وحشت، اختناق و سلب امنیت علیه دولت یا گروهی است که می‌باید تغییر سیاست بدهد و یا تسلیم خواسته‌های عامل گردد، در صورتی که تروریست‌ها نتوانند چنین جوی را فراهم نمایند به خواسته‌های خود دست نخواهند یافت، و اگر تنها عامل به چنین هدف (تاکتیکی و مقدماتی) بسنده کند تروریست نمی‌باشد ولی ممکن است تنها یک بیمار روانی باشد، اگر افرادی از نفس به وجود آمدن محیط رعب و وحشت لذت ببرند (وهدف غایی آنان جز این نیست) می‌توانند در یک گروه تروریستی عامل

ترور قرار گیرند، اما در حقیقت تروریست‌ها گروه یا افرادی هستند که با هدف سیاسی این قبیل افراد را به خدمت گرفته‌اند.

اما هدف غایی عامل ترور: هدف سیاسی است نه اقتصادی و نه نظامی، اگر چه حمله به بانکها و سرقت موجودی آنها نیز گاهی هدف قرار می‌گیرد اما این هدف تاکتیک است نه هدف غایی، اگر به عنوان هدف غایی در نظر باشد عامل سارق مسلح است نه تروریست و هرگاه هدف غایی صرفاً هدف نظامی باشد، عامل عملیات چریکی یا پارتیزانی انجام داده نه عملیات تروریستی.

با توجه به این که تروریست باید هدف سیاسی داشته باشد، رفتار رعب انگیز و وحشت آور ارازل و اوباش در محله‌ها و کاباره‌ها که هدف سیاسی را در بر ندارد و حتی اگر منجر به قتل رجال سیاسی هم گردد، ترور تلقی نمی‌شود، و نیز نزاعهای که منجر به قتل می‌گردد، حتی اگر با برنامه ریزی قبلی ولی بدون انگیزه سیاسی انجام شده باشد ترور به حساب نمی‌آید، لذا هدف فاعل نیز در بوجود آمدن مفهوم ترور اهمیت فراوانی دارد (۶۰)

ج - ویژگی سوم تروریسم این است که عملیات تروریستی توأم با نوع مخفی کاری و غافل گیری است (۶۱) لذا قربانیان تروریست‌ها از قبل نمی‌دانند که امروز مورد هدف عملیات ضد انسانی آنها واقع می‌شوند، علت این نوع مخفی کاری و غافل گیری، در تروریسم، از یک طرف عدم مشروعیت آن است و از طرف دیگر تروریست‌ها می‌دانند که با اعلام جنگ و تجاوز نمی‌توانند به اهداف سیاسی دست یابند به دلیل اینکه یا قدرت و توان کافی و لازم را برای این کار ندارد و یا به جهت آثار زیاد اقتصادی، سیاسی و حقوقی و... صلاح نمی‌بینند که از راه جنگ و تجاوز وارد بشوند.

بطور کلی می‌توان گفت که انسانهای وحشی صفت برای دستیابی به اهداف و مقاصد نامشروع سیاسی‌شان حداقل از دو شیوه استفاده می‌کنند.

۱ - گاهی با تمام قدرت و توان بر علیه طرف مقابل دست به تجاوز می‌زنند تا به وسیله زور و قدرت او را در مقابل خواست‌های‌شان وادار به تسلیم کنند، البته وقتی دست به این کار می‌زنند که اولاً قدرت و توان لازم را برای انجام آن داشته باشند و ثانیاً پیش بینی کنند که در این تجاوز موفق می‌شوند و منافع را که توسط آن بدست می‌آورند بیشتر از بهای (ضرر و خسارات) است که می‌پردازند، در این جا وسیله اصلی رسیدن به هدف زور و قدرت می‌باشد این مصداق بارز و روشن تجاوز می‌باشد.

۲ - گاهی با تهدید و ارعاب و سلب امنیت طرف مقابل به عنوان وسیله رسیدن به مقاصد نامشروع سیاسی، استفاده می‌کنند در این شیوه بر خلاف شیوه اول و وسیله اصلی دست یابی به هدف، زور و قدرت نیست بلکه وسیله اصلی ایجاد جو وحشت، ارعاب، سلب امنیت و به خطر انداختن آن می‌باشد و شیوه ایجاد آن هم توأم با مخفی کاری و غافل گیری است، چنین وضعیتی را همانطوریکه قبلاً متذکر گردید با وسایل و اقدامات گوناگونی خشونت بار و وحشت انگیز به وجود می‌آورد، و این همان «تروریسم» است.

خلاصه ویژگیهای تروریسم این شد که:

۱ - هدف، سیاسی و نامشروع می‌باشد

۲ - وسیله نیل به این هدف ایجاد رعب و وحشت و سلب است

۳ - شیوه عمل غافلگیرانه می‌باشد

۴ - تعریف تروریسم

اکنون می‌توان تروریسم را با در نظر گرفتن آن ویژگی‌ها اینطور تعریف نمود:

تروریسم عبارتست از: «سلب امنیت به شیوه‌های غافلگیرانه و نامشروع (غیر قانونی) به منظور دستیابی به

اهداف سیاسی» (۶۳) در این تعریف فاعل مستتر است لذا می‌تواند فرد، گروه، حزب یا دولت باشد، هم چنین مخاطب تروریست می‌تواند فرد، گروه، حزب، دولت یا مجامع بین‌المللی و یا افکار عمومی جهان باشد.

در بیشترین تعاریفی که برای تروریسم ارائه شده مشابه این مضمون دیده می‌شود که تروریسم عبارتست از: «رفتار غافلگیرانه به جهت ایجاد رعب و وحشت اختناق، سلب امنیت و کشتن فرد یا گروهی با اهداف سیاسی» (۶۴) اشکال عمده تعریف دوم این است که در این تعریف قید نشده که هدف تروریست باید نامشروع و ضد انسانی باشد، بنابراین شامل عملیات خشونت بار مظلومان و ستمدیدگانی که همه راههای نتیجه بخش دیگری بر روی آنها بسته شده‌اند و از روی ناچاری و صرفاً برای دفاع از خود متوسل به آن گردیده‌اند نیز می‌شود.

۵ - تروریسم دولتی

اگر دولتی دست به اعمالی بزند که تعریف فوق بر آن منطبق گردد، مرتکب اعمال تروریستی شده است و یا اگر از گروه‌های تروریستی در سطح بین‌المللی حمایت بکند، حامی تروریسم محسوب می‌شود، می‌توان گفت دولت‌ها در موارد زیر ممکن است دست به عملیات تروریستی بزنند:

۱ - در داخل برای مسلط بر اوضاع داخلی و سیاسی و تثبیت آن مرتکب عمل تروریستی بشوند، مثلاً بطور مخفیانه و برخلاف مقررات داخلی و قانون اساسی به دستگیری سردمداران یا اعضای یک حزب مخالف خود و احیاناً به قتل بدون محاکمه آنان اقدام نمایند.

۲ - در خارج از کشور به منظور دست‌یابی به اهداف سیاسی و تعقیب آن از عملیات تروریستی استفاده کنند، مثلاً دولتی که در حالت جنگ رسمی نیست مبادرت به قتل رجال سیاسی و گروه‌انگیزی تبعه کشور دیگر نماید و یا با استمداد از ستون پنجم خود در دولت دیگر موجبات خرابکاری و ناامنی و ایجاد جو وحشت و رعب را، فراهم نماید و یا در سطح بین‌المللی از گروه‌های تروریستی حمایت کند و آنها را هدایت و رهبری نماید، به عملیات تروریستی دست یازیده است و حامی آن محسوب می‌شود.

۶ - تروریسم کارآمدترین وسیله‌ای برای نیل به اهداف سیاسی

می‌توان گفت امروز تروریسم مخصوصاً تروریسم دولتی به عنوان یک ابزار و وسیله کارآمدی برای نیل به اهداف سیاسی و تعقیب آن در آمده است و بیش از جنگ مورد استفاده قرار می‌گیرد و در نتیجه بیش از جنگ امنیت بین‌المللی و کشورها را تهدید می‌کند و به خطر انداخته است، علتش این است که:

اولاً - ارزان‌ترین وسیله است اگر گروهی یا کشوری میخواهد از طریق جنگ به آن اهداف دست یابند باید هزینه‌های زیادی را متحمل گردد که نهایت ممکن است خسارات و مصارف جنگ بیش از منافی بشود که از این راه بدست می‌آورد.

ثانیاً - اینکه بر خلاف جنگ به طور مخفیانه انجام می‌شود و در نتیجه گرفتاری‌های سیاسی و حقوقی کمتری دارد، لذا تا حدی به ظاهر آبرومندانه‌تر است.

ثالثاً - در بعض موارد اهدافی از طریق تروریسم قابل وصول است که از طریق جنگ یا دیپلماسی بدست نمی‌آید. به همین علت امروزه بعضی از کشورها مخصوصاً غربی‌ها به صورت یک قانون قوی و سازمان یافته «ترور» در آمده‌اند. علاوه بر اینکه حامی و پایگاه امنی برای تروریست‌ها می‌باشند، عملیات بزرگ تروریستی را در جهان به منظور دست‌یابی به اهداف ضد انسانی و نامشروع سیاسی‌شان هدایت و رهبری می‌کنند و از ترور به عنوان کارآمدترین وسیله برای براندازی حکومت کشورهای ضعیف استفاده می‌کنند، واکنش خشم‌آلود و خشونت‌باری که ستمدیدگان و مظلومان و مستضعفان جهان از خود نشان می‌دهند در واقع دفاع مشروعی است در برابر این امواج هولناک ترور و وحشت.

گفتار سوم تروریسم از نظر اسلام

در اسلام کسی با کسانی که به منظور بر هم زدن نظم و امنیت عمومی و ایجاد اغتشاش و بی نظمی از وسایل جنگی استفاده کنند، محارب نامیده می شود و شدیدترین مجازات برای آنها در نظر گرفته شده است.

قرآن در این باره می گوید: «انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک خزى لهم فی الدنیا و لهم فی الاخره عذاب عظیم (۶۵) کیفر آنهايي که با خدا و پیامبر به جنگ بر می خیزند و در روی زمین دست به فساد می زنند این است که اعدام شوند یا به دار آویخته گردند یا (چهار انگشت) دست راست یا پای چپ آنها بریده شود یا از سرزمین خود تبعید گردند، این رسوایی آنها در دنیا است و در آخرت مجازات بزرگی دارند.

مرحوم علامه طباطبائی (ره) در المیزان درباره تفسیر این آیه می گوید:

«کلمه فساد مصدری است که در اینجا به جای حال نشانده شده است یعنی در حال فساد در زمین فعالیت می کند، محاربه و جنگ با خدا اگر چه پس از امکان نداشتن معنای حقیقی اش و تعیین معنای مجازی آن یک معنای وسیعی خواهد داشت که بر مخالفت هر حکمی از احکام شریعت و هر ستم و زیاده روی انطباق می یابد لکن همراه ساختن پیامبر با آن (با خدا و پیامبر جنگ می کنند) می رساند که منظور از این جنگ یک معنای است که پیامبر نیز دخالتی دارد، در نتیجه تقریباً شخص و معین می شود که منظور چیزهای است به هدر دادن و باطل کردن اثر امور مورد ولایت و حکومت الهی پیامبر (ص) می باشد... نظیر راهزنی راهزنان که به امنیت عمومی دولت پیامبر صدمه می زنند و جمله یسعون فی الارض فساداً که دنباله محاربه و جنگ ذکر شده معنی و منظور را معین می کند که همان فساد در زمین با اخلال به امنیت عمومی و راهزنی است، نه هر جنگ و محاربه با مسلمانان، علاوه بر این بدیهی است پیامبر با کفاری که با مسلمانان جنگ می کردند پس از پیروزی بر آنان این معامله را که در آیه بیان شده از کشتن و دار آویختن و دست و پا بریدن و تبعید، نمی کرده است علاوه بر این استثناء که در آیه بعدی شده و توبه کنندگان را از این مجازات عفو فرموده، نیز شاهد این است که منظور از محاربه و جنگ همان افساد مزبور است، برای این که ظاهراً استثناء این است که توبه از محاربه منظور است نه توبه از شرک و نظیر آن.

بنابر این مراد از محاربه و افساد بطوریکه از ظاهر آیه بر می آید اخلال به امنیت عمومی است و قهراً شامل آن چاقوکشی نمیشود که بر روی فرد معین کشیده شود و او را به تنهایی تهدید کند، چون امنیت عمومی وقتی خلل می پذیرد و که خوف عمومی و ناامنی جای امنیت را بگیرد و بر حسب طبع وقتی محارب می تواند چنین جوی در جامعه پدید آورد که مردم را با اسلحه تهدید به قتل کند، به همین جهت است که در روایاتی که در تفسیر این آیه وارد شده نیز محاربه و فساد در ارض به چنین عملی یعنی به شمشیر کشیدن و مثل آن تفسیر شده است (۶۶)

۱ - تعریف محاربه

فقهاء در تعریف محاربه اتفاق نظر ندارند و آنرا به صورت های گوناگون تعریف نموده اند که از باب نمونه به چند تعریف اشاره می شود:

الف - «المحارب هو كل من جرد سلاحه او جهزه» «لاخافة الناس» و ارادة الافساد في الارض في بركان او في بحر في مصر او في غيره ليلاً او نهاراً» (۶۷)

یعنی محارب هر کسی است که سلاح خود را برهنه و آماده سازد که مردم را میترساند و در زمین اراده تبهکاری داشته باشد و فرق نمی‌کند که در خشکی باشد یا در دریا در شهر یا در غیر شهر (مثل راهها و بیابانها) در شب یا روز.

ب - «وهي تجريد السلاح برأ او بحرأ ليلاً او نهارأ» «لاخافة الناس» في مصر او غيره من ذكر او انثي، قوی او ضعيف» (۶۸) یعنی محاربه عبارتست از برهنه کردن سلاح برای ترساندن مردم چه در خشکی باشد یا در دریا در شب یا در روز، در شهر یا در غیر شهر، توسط مرد یا زن.

ج - هرکسی که برای ایجاد رعب و هراس و سلب آزادی و امنیت مردم دست به اسلحه ببرد محارب و مفسد فی الارض می‌باشد (۶۹)

۲ - شرایط محاربه

از مجموع این تعاریف، عبارات فقهاء و هم چنین احادیث معصومین (ع) استفاده می‌شود که در محاربه دو چیز شرط است:

الف - قصد بر هم زدن نظم و امنیت عمومی (یعنی قصد اخافه و ایجاد رعب و وحشت در جامعه) پس اگر چنین قصدی نداشته باشد یا قصد ترساندن یک نفر یا چند نفر مخصوصی را داشته باشد و از ترساندن آنها امنیت عمومی سلب نشود محارب نیست.

تبصره ۳ ماده ۱۹۶ قانون حدود و قصاص در این باره تصریح دارد: «کسی که سلاح خود را به سوی یک یا چند نفر مخصوص بکشد و جنبه عمومی نداشته باشد محارب نیست»

و هم چنین تبصره ۲ ماده ۱۸۳ قانون مجازات اسلامی در این باره می‌گوید: اگر کسی سلاح خود را با انگیزه عداوت شخصی به سوی یک یا چند نفر مخصوص بکشد و عمل او جنبه عمومی نداشته باشد محارب نیست»

البته در عین حال برای صدق عنوان محاربه لازم نیست حتماً جماعتی بترسند بلکه اگر شخصی واحدی یک نفر را بترساند، هم محارب محسوب می‌شود، به بیان دیگر ملاک قصد اضافه ناس و سلب امنیت عمومی می‌باشد و لو این که این قصد در ضمن ترساندن یک نفر هم محقق بشود، کافی است.

ب - از سلاح استفاده کند، مقصود از سلاح همانطوریکه فاضل هندی در کشف اللثام فرموده است: «هر چیزی است که با آن پیکار می‌کنند» (۷۰) هم شامل سلاح سرد می‌شود و هم شامل سلاح گرم.

تبصره ۳ ماده ۱۸۳ قانون مجازات اسلامی در این باره می‌گوید: «میان سلاح سرد و گرم فرقی نیست» براساس این شرط اگر بدون استفاده از سلاح بلکه با استفاده از زور قهر و غلبه، مردم را بترساند و قصد اخافه هم داشته باشد محارب نیست. اما عده‌ای از فقها در محاربه به کار بردن سلاح را شرط نمی‌دانند چنانچه شهید ثانی در لعمه چنین گفته است:

«اگر بر سنگ و عصا و یا اعمال زور و قدرت اکتفا کند محارب است» (۷۱)

در کشف اللثام نیز محاربه با اخذ قوت را امکان پذیر می‌داند و آنرا به اکثریت نسبت می‌دهد، علامه نیز در قواعد اعمال زور و قدرت را کافی می‌داند (۷۳)

۳ - تروریسم یکی از مصادیق جرم محاربه و افساد فی الارض می‌باشد

این دو جرم مشترکات زیاد دارد، در هر دو از ایجاد رعب و وحشت سلب آزادی و امنیت عمومی، برای

دست یابی به اهداف استفاده می‌شود، ابزار چنین کاری سلاح می‌باشد که هم شامل سلاح سرد و هم گرم می‌شود، منتهی در جرم تروریسم شرط است که هدف سیاسی و شیوه عمل همراه با مخفی کاری باشد که این دو در جرم محاربه شرط نیست لذا می‌توان گفت که تروریسم مصداقی از مصادیق جرم محاربه و افساد فی الارض می‌باشد چون آن دو شرط جرم محاربه در تروریسم هم موجود است.

مبحث سوم - مادی گرایی

مادی گرایی و دنیا پرستی یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین عوامل بدبختی و ناامنی جامعه بشری می‌باشد تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که جرایم عامل ناامنی است، اکنون نوبت آن رسیده که بررسی کنیم چرا انسان مرتکب جرم می‌شود؟ چه عواملی انسان را وادار به ارتکاب جرم و گناه می‌کند؟

مسلماً در این جا عوامل متعددی دخالت دارد، ولی از میان آن عوامل مهم‌ترین و اساسی‌ترین عاملیکه در این مورد تأثیر تعیین کننده دارد، عبارت از دنیا پرستی و ایمان و اعتقاد به جهان بینی مادی است، به بیان جامع‌تر عبارت از ماهی گرایی و دوری از معنویت می‌باشد.

می‌توان گفت که خدا گرایی و ایمان محکم و قوی به جهان بینی الهی عامل اساسی سعادت و خوشبختی جامعه انسانی است و در طول تاریخ منشأ خیرات، برکات و فضیلت‌های بیشماری، برای جامعه انسانی بوده و می‌باشد و بالعکس نگرش مادی نسبت به حیات و دنیا پرستی و مادی گرایی و پشت پا زدن به معنویت عامل اساسی تمامی معضلات، گرفتاریها، نابسامانیها و بدبختیهای جامعه بشری بوده و می‌باشد شهید صدر(ره) در این باره می‌گوید: «فان نقطة الارتكاز الاساسية لما ضجعت به الحياة البشرية من انواع الشقاء والوان والماسی... هي النظرة المادية الى الحياة التي نختصرها بعبارة مقتضيه في افتراض حياة الانسان في الدنيا هي كل ما في الحساب من شيء واقامة المصلحة الشخصية مقياساً لكل فعالية ونشاط» (۷۳)

برای این که این مطلب بطور مستدل و منطقی روشن بشود که مادی گرایی و دنیا پرستی، چه تأثیری در رفتار و کردار فردی و اجتماعی ما دارد، لازم است که مطلبی را به عنوان مقدمه که مربوط به روانشناسی می‌باشد، ذکر کنیم.

در انسان غریزه‌ای وجود دارد به نام «حب ذات و خود دوستی و یا علاقه به خود» که براساس آن انسان به وجود، حیات و تداوم آن و هم چنین سعادت و خوشبختی خود علاقه و محبت دارد و از شقاوت و بدبختی خود گریزان و متنفر است.

این غریزه بر سراسر وجود انسان و تمامی غرایز او حاکمیت و تسلط کامل دارد.

و تمامی آنها را هدایت و رهبری می‌کند و منشأ تمامی فعالیت‌های انسان می‌باشد انسان را برای اشباع ساختن و برآورده کردن خواسته‌ها و مطالبات خود یک لحظه آرام نمی‌گذارد. در واقع این غریزه دارای دو جنبه و شاخه است: ۱ - جلب منفعت ۲ - دیگری دفع ضرر.

براساس جنبه اول انسان خواهان حیات و تداوم آن، سعادت و خوشبختی، منفعت شخصی و آسایش خود، می‌باشد بطور که از همه نعمت‌ها و لذایذ مادی و معنوی برخوردار باشد و در اوج آسایش و ناز و نعمت به سر برود و در بین مردم محبوبیت داشته باشد و واجد همه کمالات مثل علم و هنر و.. باشد و لذا برای کسب و بدست آوردن همه آنها با تمام توان تلاش و کوشش می‌کند.

و به خاطر جنبه دوم انسان از چیزهای که به ضررش باشد گریزان است، حاضر نیست گرفتار رنجها و

مصیبت‌ها و انواع محرومیت‌ها بشود و مرگ به سراغ او بیاید و از نعمات و لذایذ زندگی و امکانات رفاهی آن محروم بشود، لذا فقط دست به افعالی می‌زند و خواهان چیزهای است که به نفع او باشد و از کارها و چیزهای که به ضررش باشد جداً اجتناب می‌ورزد، به همین جهت محال است که انسان عاقل با کمال اراده و اختیار و رضایت باطنی و آگاهانه دست به انجام کاری بزند و یا خواهان چیزی باشد که صد در صد به ضرر او است، مگر این که عقل و شعور خود را از دست داده باشد و یا بر خلاف دستورات رفتار کند.

این غریزه آنقدر قوی و نیرومند می‌باشد که غرایز، امیال و خواسته‌های دیگر انسان مثل غریزه جنسی، غریزه گرسنگی، غریزه خشم و غضب و... تابع محض و فرمانبردار آن است و در حقیقت فروع و شاخه‌های آن به حساب می‌آیند، خواسته‌ها و تمایلات آنها در واقع انعکاسی از تمایلات این غریزه می‌باشند، به همین دلیل محرک اصلی انسان به سوی آب، غذا و تأمین امکانات رفاهی، برخورداری از لذایذ و تمتعات جنسی و شهرت طلبی، مقام پرستی و خود خواهی و... از همین غریزه نشأت می‌گیرد. حتی منشأ خودکشی هم همین غریزه است چون وقتی انسان به افتخار مبادرت می‌کند که خیال نماید تحمل الم و ناراحتی ناشی از مرگ آسان تر از رنج‌ها و مشقت‌ها و فشارهای است که زندگی او را لبریز کرده است. (۷۴)

خلاصه اینکه انسان به خاطر غریزه حب ذات دنبال و خواهان منفعت شخصی خود است و از کارهای و چیزهای که به ضررش باشد جداً اجتناب می‌کند. در واقع این «من و خود» است که منشأ تمامی فعالیت‌ها و خواسته‌ها و تمایلات می‌باشد هر چه که به نفع «من و خود» است باید تأمین بشود و هر آنچه که به ضرر او است باید از آن دوری بشود، اگر انسان روی خواسته‌ها، تمایلات خود و دیگران دقت و مطالعه کند این معنی را به وضوح می‌یابد.

البته حساب اولیاء الله و آزادگان جدا هستند، اینها از قید و اسارت «بت نفس» و منافع شخصی آزاد شده‌اند دیگر منافع شخصی برای اینها مطرح نیست، لذا همانند رهبر آزادگان علی (ع) می‌فرماید «اللهی ما عبدتک خوفاً من نارك ولا طمعاً فی جنتک بل وجدتک اهلاً للعبادة» (۷۵) من تو را به خاطر بیم از کیفر و یا بخاطر طمع در بهشت پرستش نکردم بلکه بدان جهت که تو را شایسته عبادت یانتم. یا در جای دیگر می‌فرماید: «و ان قوماً عبدوا الله رغبةً فتلک عبادة التجار و ان قوماً عبدوا الله هبةً فتلک عبادة العبيد و ان قوماً عبدوا الله شکرأ فتلک عبادة الاحرار» (۷۶) همانا گروهی خدا را به انگیزه پاداش می‌پرستند این عبادت تجارت پیشگان است و گروهی او را از ترس می‌پرستند و این عبادت برده صفتان است و گروهی او را برای اینکه او را سپاس‌گزاری کرده باشند می‌پرستند و این عبادت آزادگان است.

اما اکثریت عظیم مردم به خاطر ترس از عذاب و طمع در بهشت خدا را عبادت می‌کنند، دست به عصیان و نافرمانی نمی‌زنند، همانند امیرالمؤمنین نیستند که می‌گوید: «لو لم يتوعد الله علی معصيته لكان يجب ان لا يعصى شکرأ لنعمته» یعنی؛ فرضاً خداوند کیفری برای نافرمانی معین نکرده بود سپاس‌گزاری ایجاب می‌کرد که فرمانش تمرد نشود چون به خاطر غریزه حب ذات ملاک فعالیت اکثر مردم امید و کسب منفعت و ترس از خدا می‌باشد، خداوند وقتی که جوایم و گناهان را در قرآن نام می‌برد و معرفی می‌کند، در کنار آنها عذاب دنیوی و اخروی اینها را نیز برای مردم خاطر نشان می‌کند تا اینها را از ارتکاب گناهان باز دارد. و هم چنین وقتی عمل صالح و ارزشهای انسانی را معرفی می‌کند برای اینکه مردم نسبت به آنها پای‌بند باشند و به سوی انجام آنها ترغیب و تحریک می‌شوند، ثواب و پاداشهای عظیم اخروی دنیا را نیز بازگو می‌کند و همچنین فوائد و اثرات مثبتی آنها را که در زندگی فردی و اجتماعی انسان دارد، نیز متذکر می‌شود از باب تبیین و تبرک به چند نمونه از این گونه آیات اشاره می‌شود:

۱- «من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء فعلیها و ما ریک بظلام للعبيد» (۷۸) کسی که عمل صالحی به جا آورد برای خود اوست و هرکس بدی کند به خویشتن بدی کرده است و پروردگارت هرگز به بندگان ستم نمی‌کند.

۲- «یومئذ یصدر الناس اشتاتاً لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره و من یعمل مثقال ذرة

شرأ یره» (۷۹)

در آن روز مردم به صورت‌های گوناگون از قبرها خارج می‌شوند تا اعمالشان به آنها نشان داده شود سپس هرکسی به اندازه سنگینی ذره‌ای لکار خیر انجام داده آن را می‌بیند و هرکسی به اندازه ذره‌ای کار بد کرده اند آنرا می‌بیند.

۳- «ذالک بانهم یصیبهم ظمأ و لا نصب و لا مخمصة فی سبیل الله و لا یعطون موطناً یغیظ الکفار و لا ینالون من عدو نیلاً الله کتب لهم به عمل صالح ان الله لا یضیع اجر المحسنین، و لا ینفقون نفقة صغيرة و لا کبيرة و لا یقطعون وادياً الا کتب لهم لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون» (۸۰) این به خاطر است که هیچ تشنگی به آنها نمی‌رسد و نه خستگی و نه گرسنگی در راه خدا و هیچ گامی که موجب خشم کافران شود بر نمی‌دارند و ضربه‌ای از دشمن نمی‌خورند مگر این که به واسطه آنها عمل صالح برای آنها نوشته می‌شود زیرا خداوند پاداش نیکو کاران را ضایع نمی‌کند و هیچ مالی کوچک و یا بزرگی را (در این راه) انفاق نمی‌کند و هیچ سرزمین را (به سوی میدان جهاد و یا در بازگشت) نمی‌پیماید مگر اینکه برای آنها نوشته می‌شود، تا خداوند آنرا به عنوان بهترین اعمالشان پاداش دهد.

گفتار اول - استفاده از هر وسیله ممکن توسط انسان مادی‌گرا

باتوجه به این مقدمه نسبتاً طولانی، اگر کسی معتقد به جهان بینی مادی باشد، یعنی: اعتقاد و ایمان به خدا، قیامت و پیامبران نداشته باشد، خیال کند که زندگی انسان منحصر در همین زندگی چند روزه دنیایی است و با مرگ نیست و نابود می‌شود، لذت‌ها، منفعت‌ها، سودها، کمال‌ها و خوشبختی‌ها و در مقابل رنج‌ها، مصیبت‌ها، محرومیت‌ها و ضررها نیز منحصر به همین زندگی کوتاه مدت است طبیعی است که از نظر چنین شخصی، انسان سعادت‌مند و خوشبخت کسی است که از همه لذایذ و امکانات رفاهی و مادی برخوردار و در اوج ناز و نعمت به سر ببرد در زندگی کوچکترین مشکل و گرفتاری نداشته باشد. و یا بالعکس انسان بدبخت و شقی کسی است که از همه امکانات و لذایذ محروم باشد در گرداب طوفانهای از مشکلات و گرفتاری‌ها غوطه‌ور باشد.

چون غیر از این معیار دیگری نیست که انسان به آن دل ببندد، سعادت و شقاوت خود را بر اساس آن ارزیابی کند.

آنوقت غریزه حب چنین انسانی را که چنین دید و نگرشی و برداشتی از سعادت و شقاوت، منفعت و ضرر، لذت و الم دارد و از طرفی مدت آسایش و سعادت خود را محدود و موقت می‌بیند، به انجام چه کاری وادار می‌کند؟؟ طبعاً و ضرورتاً به این راه می‌داند که از هر طریقی و یا هر وسیله‌ای چه مشروع و چه نامشروع، چه انسانی و چه ضد انسانی، امکانات و وسایل رفاهی و سعادت و التذات را بدست آورد و در مقابل رنجها، محرومیت و ضررها نیز با هر شیوه‌های از خود دفع کند، تا در این زندگی چند روزه در اوج رفاه و آسایش و خوشبختی به سر ببرد و بعد وقتی که می‌بیند کلید و راهی بدست آوردن همه اینها پول و مال می‌باشد در صدد بر می‌آید که این دور را با هر وسیله ولو ارتکاب جرم و جنایت تحصیل کند حاضر است به اهداف ضد انسانی اش برسد و در خون هزاران انسان بی‌گناه در این راه ریخته شود، البته انسانی که ایمان و اعتقاد دینی اش ضعیف و کم رنگ باشد نتواند رفتار و اعمال خود را کنترل کند در این جهت مثل انسان مادی‌گرا و بی ایمان می‌باشد.

به راستی اگر کسی معتقد باشد که بهشت و دوزخی در کار نیست حساب و کتابی وجود ندارد، انسان با مرگ نیست و نابود می‌گردد، و یا ایمانش ضعیف باشد، چرا در رابطه با حقوق دیگران این همه محدودیت و قید و بند برای خودش درست کند؟ چرا این همه محرومیت، فقر و ناداری را تحمل نماید؟ چرا آن طوری که دلش می‌خواهد شهوات و تمایلات نفسانی اش اقتضا می‌کند، انجام ندهد.

گفتار دوم - عدم اعتقاد به اخلاق و ارزشهای انسانی

بهترین و اساسی‌ترین پشتوانه اخلاق ایمان مذهبی قوی و محکم است، اما اگر کسی ایمان مذهبی نداشته باشد و ایمانش ضعیف باشد که نتواند او را به انجام عمل صالح و ترک گناهان و جرایم وادار کند، هیچ تضمینی وجود ندارد که پای‌بند به اصول اخلاقی باشد، چون در این صورت اخلاق باغریزه حب ذات و خوددوستی سازگار نیست به علت اینکه هر کاری و هر اصلی از اصول اخلاق مثل کرامت، شرافت، تقوی، عفت، امانت داری، راستی، فداکاری، ایثار، احسان، خوش رفتاری با مردم، طرفداری از عدالت و حقوق بشر و صلح با خلق خدا... و بالاخره همه اموری که فضیلت بشری نامیده میشوند و همه افراد ملت‌ها اینها را تقدیس میکنند و اینهای را هم که ندارند تظاهر به داشتن آنها می‌کنند، مغایر با اصل منفعت پرستی می‌باشند و مستلزم یک نوع تحمل محرومیت مادی است آنوقت غریزه حب ذات چگونه و چطور به یک انسان ماتریالیست و دنیاپرست اجازه می‌دهد که به این محرومیت‌ها تن بدهد بدون اینکه منفعتی عایدش بشود.

آدمی باید دلیلی داشته باشد که به یک محرومیت رضایت بدهد، آنگاه رضایت میدهد که محرومیت را محرومیت نداند این جهت آنگاه میسر است که به ارزش معنویت پی برده و لذت آنرا چشیده باشد، زیر بنای هر اندیشه معنوی ایمان به خدا است، حد اقل اثر ایمان به خدای عادل حکیم این است که یک مؤمن عادی مطمئن می‌شود که کار خوب و صفت خوب در نزد خدا از بین نمی‌رود «ان الله لا یضیع اجر المحسنین» (۸۱) هر محرومیتی از این قبیل نوعی باز یافت است، بشر واقعاً دو راه بیشتر ندارد یا باید «خود پرست» و «منفعت پرست» باشد به هیچ محرومیتی تسلیم نشود و یا باید خداپرست باشد، در این صورت محرومیت‌های را که به عنوان اخلاق متحمل می‌شود در واقع محرومیت نیست به صورت اعلی جبران میشود (۸۲) مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر شریف المیزان در این باره می‌گوید:

«اخلاق فاضله خود، در ثبات و دوام خویش احتیاج به عاملی دارد که آن را حفظ و حراست نماید و این عامل چیزی جز توحید نمی‌باشد و توحید هم عبارت از این است که برای جهان خدای یکتایی است که دارای اسماء حسنی است و او موجودات را آفریده، تا در مسیر تکامل افتاده و به سعادت نائل گردند و او دوستدار خیر و صلاح است و بدی و فساد در پیشگاه مقدسش مبعوض است و به زودی همگان به منظور محاکمه در نقطه‌ای گردآمده و نیکوکار و بدکار به پاداش عمل خود خواهند رسید و بدیهی است اگر این عقیده به معاد در کنه ذات کسی نباشد، عامل دیگری که بتواند بشر را از پیروی هوی و هوس باز داشته او را در مقام بهره بردن از لذات نفسانی که مقتضای طبیعت او است خویشتن داری کند، وجود نخواهد داشت، چه اینکه بشر از نظر طبیعت ذات خود طوری است که همیشه به دنبال مشتیهات نفسانی خود می‌رود و توجهی به منافع دیگران ندارد مگر آنکه توجه به منافع دیگران و رعایت آن مآلاً برگشت به منافع خودش نماید.

بنا بر این در مواردی که نفع و تمتع انسان در نابود کردن حق دیگران تصور شود و مانعی هم جلو او را نگیرد و مجازاتی هم در کار نباشد و کسی هم او را سرزنش و ملامت ننماید، کدام مانع می‌تواند جلو او را گرفته و از ارتکاب گناه و ظلم هر چه هم بزرگ باشد، بازش دارد؟ (۸۳)

گفتار سوم - عدم ضمانت اجراء قوانین غیر الهی

بدلیل این که حقیقت قوانین عمومی چه الهی و چه غیر الهی جز یک سلسله صور ذهنیه‌ای که در سینه‌های مردم محفوظ است، چیزی نیست و این اراده انسانها است که می‌تواند به اینها وجود خارجی بدهد، در جریان عمل واردشان سازد، بنا بر این اگر قوانین و سنن اجتماعی هر قدر هم عادلانه تنظیم شود و هر مقدار قوانین جزای اش سخت تعیین شده باشد، اما اراده‌های انسانی از اجرای این سرباز زند دیگر در خارج عملی که قانون با آن منطبق گردد. وجود نخواهد داشت، مطلب مهم این است که به چه وسیله باید اراده‌ها را در مرحله اجرای قوانین حفظ نمود؟ و این قدرت را بوجود آورد تا قانون روی پای خود بایستد؟ (۸۴)

و آن وسیله عبارت از اخلاق و ارزشهای انسانی می‌باشد که باید قانون بر اساس آن مبتنی و استوار گردد یعنی در مرحله اول باید مردم از نظر اخلاق و اراده مورد تعلیم و تربیت قرار بگیرند، تا فضایل اخلاقی بر اینها حکومت کنند و ملکات فاضله انسانی را پیدا کنند و در نتیجه افراد خود به خود بدون کدام اجبار و فشار خارجی قوانین و مقررات را رعایت نمایند.

بنا بر این اساس عامل اجرایی قانون و مقررات، اخلاق و ملکات فاضله می‌باشد پایه و پشتوانه اخلاق و فضایل انسانی هم ایمان و اعتقاد قوی و محکم به خدا و معاد می‌باشد، اگر ایمان ضعیف و کم رنگ باشد بر رفتار و اعمال انسان تسلط و کنترل کامل نداشته باشد باز هم دردی را دوا نخواهد کرد برای اینکه بطور مستدل و قانع کننده‌ای روشن شود که قانون منهای تربیت اخلاقی ضمانت اجرایی ندارد و نمی‌تواند دردهای جامه بشری را درمان کند، به این تمثیل و تشبیه جالب استاد محمد تقی جعفری توجه کنیم:

«یک مثل بسیار واضح وجود دارد که بارها برای توضیح وضع بشری در مقابل قوانین از آن استفاده کرده‌ایم و آن مثل چنین است: که فرض کنیم برای ساختن با شکوه‌ترین و با عظمت‌ترین کاخ مجللی که نظیری در تاریخ نداشته باشد، متخصص‌ترین مهندسان و آرشیکتیها را جمع کنیم و از آنها نقشه‌ای برای ساختن کاخ مزبور بخواهیم و آنان نیز خواسته ما را اجابت کنند و عالی‌ترین نقشه را برای ساختن آن کاخ بی‌نظیر، آماده سازند و آنگاه مطابق دستورهای آن متخصصان بهترین و محکم‌ترین مصالح را برای ساختن آن کاخ تهیه کنیم و هنگامی که آن متخصصان از ما بخواهند که حال همه چیز آماده و تکمیل شده است، مکانی را که این کاخ باید در آن ساخته شود، به ما نشان بدهید، که نقشه را پیدا کنیم، ما آن متخصصان را سوار اتومبیل کنیم و ببریم به دامنه کوه آتشفشان و به آنان بگوییم: آن ساختمان باید در قلعه همین کوه ساخته شود (مخصوصاً که دود و گاز و دیگر علامات آتشفشانی هم مشغول به تهدید باشند)!! گمان نمی‌رود این متخصصان سخن جز این داشته باشند که: «آیا در اینجا آمبولانس بیمارستان روانی پیدا نمی‌شود؟!» حالا این مثل را می‌توانید به کاخهای مجلل حقوقی تشبیه کنید که روی قله‌های آتشفشان درون هوا پرستان و خودکامگان و قدرت طلبان سلطه جو که متأسفانه اکثریت مردم انسان نما را تشکیل می‌دهند، بنا می‌شود، از همین جهت است که با کمال صراحت می‌گوییم: تا تعلیم و تربیت صحیح بر مبنای اصول عالی انسانی آتشفشان‌های درون مردم خود محور و سود پرست و لذت‌گرا را خاموش نسازد و آنها را مبدل به زمین قابل کشت اصول حقوق انسان‌ساز نکند،

محال است که این گونه نظامهای حقوقی و حتی عالی‌ترین از آنها، از عهده وارد کردن جامعه بشری به عرصه «حیات معقول» برآیند به ویژه با تبعیضهای بسیار اسف انگیزی که در اجرای این حقوقها دیده می‌شود» (۸۵)

اما متأسفانه قانونگذاران جوامع امروزی نه تنها قانون را بر اساس توحید و فضایل اخلاقی مبتنی و استوار ننموده بلکه درست بر عکس قانون را بر اساس بی‌دینی و بی‌بندوباری، فساد، شهوات و افراط در بهره‌مندی و از لذت‌مادی و نفسانی وضع نموده و نتیجه این شد که انسان در چنین جوامعی غرق در فساد، شهوات و بی‌بندوباری می‌شود و به معنویت، اخلاق و ارزشهای انسانی پشت پا بزند و لذا قانون در این گونه کشورها ارزش و احترامی ندارد، اکثر مردم احساس مسئولیت نمی‌کند که به قانون پای بند باشند و تنها سعی و تلاش می‌گردد که قانون توسط زور و فشار قوه مجریه اجرا گردد، اما تا زمانی که پشتوانه اجرای قانون دل‌های مردم نباشد قوه مجریه به تنهایی نمی‌تواند از عهده انجام این مسئولیت بزرگ برآید، به دلایل زیر:

۱ - ممکن است حکومت در انجام این مسئولیت سهل‌انگاری نماید متخلفان از قانون و متجاوزان به حقوق دیگران را مجازات نکند.

۲ - قانون شکنی و تجاوز به حقوق دیگران در خفا و خلوت صورت بگیرد و حکومت از آن مطلع نشود که تعداد این گونه موارد خیلی زیاد است.

۳ - ممکن است متخلفان و مجرمان باندها و دسته‌جاتی را تشکیل دهند و در نتیجه قدرت و توانایی زیاد پیدا نمایند و به صورت گروهی و دسته جمعی دست به اعمال ضد انسانی بزنند و حکومت از مقابله با آنها عاجز و ناتوان باشد.

۴ - ممکن است خود حکومت دست به قانون شکنی بزند و به حقوق دیگران تجاوز نماید و به آزادی افراد لطمه بزند. اگرچه سیستم قانونگذاری فعلی برای رفع این نگرانی قانون اساسی را در نظر گرفته است تا به وسیله آن دستگاه حکومت را کنترل کند و نگذارد از قدرتی که بعنوان امانت به او سپرده شده است، سوء استفاده نماید، اما از آنجای که قدرت مافوق حکومت در یک کشور وجود ندارد هیچ تضمین نیست که حکومت پای بند به اصول قانون اساسی بماند.

از مجموع مطالب فوق این دو نتیجه بدست آمد:

۱ - بر اساس بینش مادی و دنیا پرستی دو عنصر و عامل مهم تأمین کننده امنیت که عبارت از حکومت و قانون باشد، کارایی لازم را در تأمین امنیت ندارد نمی‌تواند امنیت و آرامش را به طور کامل در جامعه حاکم سازد و به دلیل اینکه قانون ضمانت اجرایی ندارد.

۲ - دیگر اینکه مادی‌گرایی و دنیا پرستی (اعم از اینکه در اثر اعتقاد به جهان بینی مادی بوجود آید و یا در اثر ضعف ایمان به توحید و دوری از معنویت) که نتیجه‌اش خلاء معنوی و پشت پا زدن به اصول و ارزشهای انسانی می‌باشد مهم‌ترین عامل تمامی جرایم، جنایات و تجاوزات بدبختی‌ها، مفاسد و مشکلات جامعه انسانی می‌باشد و خطری که امروز جامعه بشری را تهدید میکند همین مسأله است.

قطعاً می‌توان که یکی از عوامل مهم و اساسی که باعث انهدام و فروپاشی ابرقدرت شرق گردید همین مسأله مادی‌گرایی خدا ستیزی و دشمنی با معنویت بود، و امروز به اعتراف خود غربیها مهم‌ترین خطری که ابر قدرت غرب و جامعه غربی را تهدید می‌کند نیز همین عامل است چون براساس علل و اسباب ظاهری خطر و قدرت خارجی ابر قدرت را تهدید به نابودی نمی‌کند، بلکه خطر داخلی و درونی که عبارت از خلاء معنوی و زیر پا گذاشتن اصول و ارزشهای انسانی باشد آنرا در معرض انهدام و نابودی قرار داده است هم اکنون آثار و نشانه‌های آن به وضوح مشاهده می‌شود، که عبارت باشد از غرق شدن در منجلاب فساد و شهوات، بی‌بندوباری، سست شدن و متزلزل

شدن بنیان خانواده و رشد روزافزون جنایت و جرایم، بطوریکه دولت امریکا در مقابله با آنها عاجز و مستأصل شده است و رئیس جمهورش خطاب به کنگره اعلان خطر می‌کند که: آنچه ملت امریکا بیش از هر چیز از دولت می‌خواهد درمان جنایت و خشونت فلج کننده کشور است و جنایت و مواد مخدر و خشونت سراسر امریکا را فراگرفته است و برای درمان آن از کنگره می‌خواهد که با تصویب قانونی، مجازات مجرمین و جنایتکاران را تشدید بخشند.

اشتباه بزرگ رئیس جمهور آمریکا در همینجا است، خیال می‌کند که با تشدید مجازات می‌تواند جنایت و خشونت فلج کننده کشور را که عامل اصلی آن خداستیزی و مادی گرایی و خلاء معنوی می‌باشد، درمان کرد جالب است که در این باره به سخنان یک محقق سیاسی و متخصص در مسایل جامعه امریکا که روابط نزدیکی با مقامات کاخ سفید دارد، توجه کنیم: عید سلیمان، محقق و امریکا شناس خاورمیانه در جمع اساتید و دانشجویان دانشگاه قاهره گفت: «امریکایی‌ها بر این عقیده‌اند که در کلیه زمینه‌ها یعنی از پیشرفته‌ترین تجهیزات فضایی گرفته تا ابزار مورد نیاز مردم، مقام اول را در دنیا دارا می‌باشند، لیکن از نظر اخلاقی و معنویت جامعه امریکا شدیداً در مضیقه است» وی افزود: «البته در زمینه مقایسه اخلاقی نیز جامعه امریکا در جهان پیشتاز است و این مفاسد اخلاقی شامل دزدی، تجاوز به عنف، ظلم و تعدی بی‌رحمی و خشونت می‌شود که آخرین آن ورود هم جنس بازان به ارتش امریکا است که این خود می‌تواند ارتش امریکا از داخل پوک کند» وی که در تماس نزدیک با رهبران و شخصیت‌های امریکایی می‌باشد گفت: «رهبران امریکا بیم آن دارند که مفاسد اخلاقی رو به تزاید و فقدان معنویت در جامعه امریکا موجب گردد که امریکا نیز همانند شوروی سابق از هم پاشیده شود در این صورت ایرانی‌ها بار دیگر خواهند گفت که شعارهای مرگ بر امریکا و مرگ بر شوروی یکی پس از دیگری تحقق یافته‌اند» (۸۷)

از آیات قرآن به خوبی استفاده می‌شود که ظلم و ستم و گناه سبب هلاکت و نابودی یک جامعه می‌شود و این یکی از سنت‌های الهی است، از باب تیمن فقط به چند نمونه بدون تفسیر و توضیح اشاره می‌شود:

۱ - فاهلکنهم بذنوبهم و انشأنا من بعدهم قرناً آخرین (۸۸) اینها را به خاطر گناهان‌شان نابود ساختیم و جمعیت دیگری بعد از آنان بوجود آوردیم.

۲ - فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین (۸۹) دنباله زندگی جمعیتی که ستم کرده بودند قطع شد و ستایش مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است.

۳ - فتلك البيوت خاوية بما ظلموا ان في ذلك لآية لقوم يعلمون (۹۰) این خانه‌های اینها است که بخاطر ظلم و ستم‌شان خالی شده مانده در این ماجرا درس عبرت و نشانه روشنی است از پایان کار ظالمان و قدرت پروردگار، برای کسانی که می‌دانند.

۴ - و كذلك اخذ ربك اذا اخذ القرى و هي ظالمة ان اخذه اليم شديد (۹۱) این چنین بود مجازات پروردگار تو نسبت به شهرها و آبادی‌های که ستم می‌کردند هنگامی که آنها را تسلیم هلاکت کرد مسلماً مجازات پروردگار دردناک و شدید است.

۵ - کم اهلکنا قبلهم من قرن هم اشد منهم بطشاً فنقبوا فی البلاد هل من محیص (۹۲) چه بسیار اقوامی را که قبل از آنها بود هلاک کردیم اقوامی که از آنها قوی‌تر و نیرومندتر بودند کشورها گشودند و بر شهرها تسلط یافتند اما بر اثر کفر و ظلم بیدادگری و گناه نابود شدند آیا هیچ راه فراری از مرگ و عذاب الهی برای اینگونه افراد وجود دارد.

۶ - و تلك القرى اهلکناهم بما ظلموا و جعلنا لمهلکهم موعداً (۹۳) اینها شهرها و آبادی‌هایی است که ویرانه‌های آنها در برابر چشم شما قرار دارد و ما آنها را به هنگامی که مرتکب ظلم و ستم شدند هلاک کردیم و در عین حال در عذاب‌شان تعجیل ننمودیم بلکه موعدی برای هلاکشان قرار دادیم.

۷ - ولقد اهلکنا القرون من قبلکم لما ظلموا (۳) ما پیش از شما جوامعی را در طول قرون و اعصار به علت

- ۲۶- معارف اسلامی تألیف جمعی از نویسندگان انتشارات سمت صفحه ۱۳۹
- ۲۷- مجله حبل الله شماره ۱۱۰- ۱۱۱، ۱۳۷۲
- ۲۸- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه در آمدی بر حقوق اسلامی، صفحه ۲۹۸ انتشارات سمت، تهران ۱۳۶۸
چاپ اول
- ۲۹- انفال آیه ۶۰
- ۳۰- علامه طباطبائی المیزان جلد ۹ صفحه ۱۵۰ ترجمه باقر موسوی همدانی، انتشارات، جامعه مدرسین، قم
- ۳۱- شیرازی، ناصر مکارم، تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۲۲۲، دارالکتب الاسلامیه تهران ۱۳۷۱ چاپ چهاردهم
- ۳۲- قاضی دکتر ابوالفضل حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، جلد ۱۰ صفحه ۱۸۷ تهران، ۱۳۷
- ۳۳- سوره انعام آیه ۵۷
- ۳۴- علامه مجلسی، بحار الانوار جلد ۶ صفحه ۶۰ چاپ بیروت طبع جدید
- ۳۵- آیه الله منتظری ولایت الفقیه جلد ۲ صفحه ۱۶ مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه قم چاپ دوم
- ۳۶- برای توضیح بیشتر کتاب الامن الاجتماعی، مصطفی العوجی صفحه ۱۷۱ چاپ بیروت
- ۳۷- گلکدوزیان، ایرج. حقوق جزایی اختصاصی صفحه ۳۴۳، انتشارات جهاد دانشگاهی چاپ سوم، ۱۳۷۲
- ۳۹- دکتر وعید، محمد صالح، حقوق جزای اختصاصی جلد سوم صفحه ۴۸- ۴۷ انتشارات غرب، تهران
۱۳۷۱ چاپ اول
- ۴۰- دکتر گلکدوزیان، ایرج، حقوق جزای اختصاصی جلد ۱ صفحه ۳۹۵ انتشارات جهاد دانشگاهی تهران ۱۳۷۲
چاپ دوم
- ۴۱- دکتر آخوندی، محمود، آئین دادرسی کیفری جلد اول صفحه ۱۳۹ انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد
اسلامی سال ۱۳۷۰
- ۴۲- دکتر فیض علیرضا، مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلامی جلد ۱ صفحه ۲۲۵ انتشارات وزارت
فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ دوم ۱۳۶۹
- ۴۳- تفسیر نمونه جلد ۳ صفحه ۳۷ عدل الهی صفحه ۲۲۷ المآلات فرهنگی
- ۴۴- تفسیر نمونه جلد ۳ صفحه ۳۷
- ۴۵- سوره روم آیه ۱۰
- ۴۶- تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۳۵۷
- ۴۷- تفسیر نمونه جلد ۳ صفحه ۱۳۵
- ۴۸- توبه آیه ۳۸ (۳) سوره، نحل، آیه ۶۶
- ۴۹- تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۴۱۱ جلد ۱۸ صفحه ۲۵۷
- ۵۰- دکتر آخوندی، محمود، آئین دادرسی کیفری جلد ۱ صفحه ۲۵ و ناصر کاتوزیان، مقدمه ای حقوق صفحه
۹۵
- ۵۱- سوره مائده آیه ۳۲
- ۵۲- تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۵۶- ۳۵۵
- ۵۳- نهج البلاغه خطبه ۱۵۳

- ۵۴ - سورة مائده آیه ۲
- ۵۵ - سورة بقره آیه ۱۹۰
- ۵۶ - سورة بقره آیه ۱۹۴
- ۵۷ - نهج البلاغه
- ۵۸ - وزارت دفاع امریکا ترور را در سال ۱۹۸۴ طوری تعریف نموده که فقط شامل این دسته افراد بشود استفاده غیر قانونی و یا استفاده تهدید آمیز از زور و خشونت توسط یک گروه انقلابی علیه افراد یا اموال آنها به قصد داشتن و با مرعوب ساختن دولت‌ها و یا جوامع را، که غالباً با دلایل سیاسی یا ایدئولوژیکی است. مجله سیاست خارجی شماره ۴ صفحه ۵۸۸ سال ۱۳۶۸
- ۵۹ - فقه سیاسی جلد سوم صفحات ۴۰۳ - ۴۰۴ عباسعلی عمید زنجانی
- ۶۰ - مجله سیاست خارجی شماره ۴ صفحه ۵۷۹ تاریخ انتشار ۱۳۶۸
- ۶۱ - منبع فوق صفحه ۵۸۰
- ۶۲ - و غالباً عاملین ترور موفق به فرار می‌شوند و هیچگاه شناخته هم نمی‌شوند
- ۶۳ - مجله سیاست خارجی صفحه ۵۸۱ شماره ۴ سال، ۱۳۶۸
- ۶۴ - منبع فوق صفحه ۵۷۹
- ۶۵ - سورة مائده آیه ۳۳
- ۶۶ - المیزان جلد ۵ صفحه ۴۹۶ چاپ بنیاد فکری و فرهنگی علامه طباطبائی (ره)
- ۶۷ - تحریر الوسیله، حضرت امام خمینی (ره) جلد ۲ صفحه ۶۲۳ مکتبه علمیه اسلامیة
- ۶۸ - لمعه جلد ۹ صفحه ۲۹۰ چاپ بیروت
- ۶۹ - قانون مجازات اسلامی ماده ۱۸۳
- ۷۰ - مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلامی جلد ۱ صفحه ۶۶ نوشته علی رضا فیض
- ۷۱ - لمعه جلد ۹ صفحه ۲۹۲ چاپ بیروت
- ۷۲ - حبیب زاده، محمد جعفر، بررسی جرم محاربه و افساد فی الارض صفحه ۷۳ انتشارات کیهان ۱۳۷۰
- ۷۳ - رک فلسفنا متن عربی صفحه ۴۳ چاپ دارالکتاب الاسلامیه قم
- ۷۴ - فلسفنا صفحه ۳۷ چاپ دارالکتاب الاسلامیه، قم ایران
- ۷۵ - نهج البلاغه
- ۷۶ - نهج البلاغه کلمات قصار ۲۳۷
- ۷۷ - نهج البلاغه کلمات قصار ۲۹۰
- ۷۸ - سورة فصلت آیه ۳۶
- ۷۹ - سورة زلزله آیه ۸ - ۶
- ۸۰ - سورة توبه آیه ۱۲۱ - ۱۲۰
- ۸۱ - سورة توبه آیه ۱۲۰
- ۸۲ - شهید مطهری، مرتضی، بیست گفتار، صفحات ۱۵۲ - ۱۵۱ چاپ جامعه مدرسین
- ۸۳ - المیزان جلد ۴ صفحه ۱۸۸ ترجمه محمد رضا صالحی کرمانی چاپ بنیاد علمی و فکری طباطبائی

- ۸۴ - منبع قبلی صفحه ۱۸۶
- ۸۵ - جعفری، محمد تقی، حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب صفحه ۱۲، ناشر، دفتر خدمات حقوقی بین المللی چاپ اول ۱۳۷۰
- ۸۶ - رادیو ایران، تاریخ ۷۳/۱/۲۱ دو بعد از ظهر
- ۸۷ - روزنامه جمهوری اسلامی شماره ۴۲۹۲ یکشنبه ۷۳/۱/۷
- ۸۸ - سورة انعام آیه ۶
- ۸۹ - سورة نحل آیه ۵۲
- ۹۰ - سورة انعام آیه ۲۵
- ۹۱ - سورة هود آیه ۲۰
- ۹۲ - سورة ق آیه ۳۶
- ۹۳ - سورة كهف آیه ۵۹



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

- ۹۴ - سورة هود آیه ۲۰
- ۹۵ - سورة نحل آیه ۵۲
- ۹۶ - سورة انعام آیه ۲۵
- ۹۷ - سورة هود آیه ۲۰
- ۹۸ - سورة نحل آیه ۵۲
- ۹۹ - سورة انعام آیه ۲۵
- ۱۰۰ - سورة هود آیه ۲۰
- ۱۰۱ - سورة نحل آیه ۵۲
- ۱۰۲ - سورة انعام آیه ۲۵
- ۱۰۳ - سورة هود آیه ۲۰
- ۱۰۴ - سورة نحل آیه ۵۲
- ۱۰۵ - سورة انعام آیه ۲۵
- ۱۰۶ - سورة هود آیه ۲۰
- ۱۰۷ - سورة نحل آیه ۵۲
- ۱۰۸ - سورة انعام آیه ۲۵
- ۱۰۹ - سورة هود آیه ۲۰
- ۱۱۰ - سورة نحل آیه ۵۲
- ۱۱۱ - سورة انعام آیه ۲۵
- ۱۱۲ - سورة هود آیه ۲۰
- ۱۱۳ - سورة نحل آیه ۵۲
- ۱۱۴ - سورة انعام آیه ۲۵
- ۱۱۵ - سورة هود آیه ۲۰
- ۱۱۶ - سورة نحل آیه ۵۲
- ۱۱۷ - سورة انعام آیه ۲۵
- ۱۱۸ - سورة هود آیه ۲۰
- ۱۱۹ - سورة نحل آیه ۵۲
- ۱۲۰ - سورة انعام آیه ۲۵